نشریه کارگر سوسیالیست
شماره 6

زنده باد انقلاب

سازش هرگز

نشریه کارگر سوسیالیست
شماره شش
تاریخ انتشار: 8 شهریور 1391
کانون سوسیالیست های کارگری
http://www.socialist-workers.org
Email: Kargar.Socialist@gmail.com

مقالات مندرج در این شماره از نشریه کارگر سوسیالیست:

سرمقاله: کمیته هماهنگی وایجاد تشکل های کارگری در ایران	3
اطلاعیه: هشدار! دررابطه با حمله سازمانیافته رژیم به مردم زحمتکش افغانستانی در ایران!	5
اطلاعیه: باز هم کشتار کارگران ،این بار درآفریقای جنوبی	6
در گفتگو با نشریه آلترناتیو!	9
بار دیگر، ریاکاری اصلاح طلبان در دفاع از تشکیل سندیکای مستقل کارگران	12
سازماندهی و ایجاد تشکلهای کارگری، در گرو چه راهکارهایی است!	16
یورو به کشورهای بلوک BRIC(شامل برزیل، روسیه، هندوستان و چین) سرایت می کند!	21
مروری برتاریخ سینمای ایران-قسمت سوم 3	23

سرمقاله: کمیته هماهنگی وایجاد تشکل های کارگری در ایران

(در رابطه با دستگیری اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری در کرج)

مجمع عمومی سالیانه کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری (از این به بعد کمیته هماهنگی برای کمک) در کرج مورد یورش وحشیانه مزدوران رژیم اسلامی قرار گرفت و تمامی فعالین کارگری شرکت کننده در آن به بازداشتگاه برده شدند. اکثریت دستگیرشده گان آزاد شدند وازفعالینی که بیشتردر بازداشت نگهداشته شدند اکنون سه نفر حکم گرفته اند. آنچه مزدوران رژیم از اعضاء کمیته هماهنگی تقاضا می کردند استعفاء از آن بود. این یورش رژیم همچون سایر حرکات ضد کارگری اش از سرکوب اعتراضات کارگری، تشکل های کارگری ، تا ضرب وشتم ، دستگیری و زندانی کردن فعالین آن ریشه در ترس و وحشت رژیم از هر گونه متشکل شدن کارگران و ایجاد تشکل های مستقل و طبقاتی آنان را دارد. و بدرست می دانند که کارگران با ایجاد تشکل های توده ای خویش و ارتقای آن تا سطح مبارزه سیاسی - طبقاتی برعلیه سرمایه داری می توانند بساط موجود را برچینند. لذا برای کارگران سوسیالیست مبارزه برای آزادی بی قید و شرط فعالین کارگری به مبارزات و اعتراضات و اعتصابات کارگری و ارتقای آن تا سطح ایجاد تشکل و سازماندهی درونی طبقه کارگر گره خورده است و می بایستی به امری دائمی در مبارزه تلقی شود. واکنش عمومی به دستگیری فعالان کارگری و نیزحمله به مجمع سالانه کمیته هماهنگی در کمک به ایجاد تشکل های کارگری نشان داد که جنبش کارگری امروز به خواسته های خود حساس تر از آن است که در برابر بگیر و ببند رژیم از میدان بدر رود، جنبش کارگری امروز خواسته هایش به خواسته های عمومی جامعه گره خورده است و گویای یک ضرورت عینی است. حمله وزارت اطلاعات و انواع دستجات مزدور به نشست آنها و تبلیغات حول آن نه تنها به هدف ننشست، حمایت های عمومی ازدستگیر شده گان و رسوایی بیشتر رژیم را بدنبال داشت. اگر چه کارگران از تشکل های سراسری خود برخوردار نیستند با این حال تلاش فعالین کارگری نشان از مبارزه ای گریز ناپذیر است که ریشه در جامعه دارد و با دستگیری و شکنجه و زندان و حذف فیزیکی نمی توان آن را قلم گرفت . کمیته هماهنگی برای کمک به مثابه تشکل فعالین کارگری در این رابطه شکل گرفت ومی بایست حساسیت لازم را به عملکرد آن نشان داد.

ازآغاز دهه هشتاد زمینه تشکل های مستقل کارگری در میان کارگران فراهم شد. تاریخن اگرچه سابقه تشکل های کارگری در میان کارگران نفت و برخی صنایع کم تا بیش وجود داشت ولی عمدتن با فعالیت سازمان های سیاسی و فعالین آن شکل می گرفت. آنچه در دوران معاصر در مبارزه کارگری جدید بود ایجاد تشکل توسط خود کارگران و فعالینش در محیط کار بود. مبارزات کارگری که با ایجاد شرایط انقلابی در پنجاه و هفت بلوغ سیاسی خود را نشان داده بود بمحض فراهم شدن زمینه برای ایجاد نهادهای مدنی توسط سرمایه، خود ایجاد تشکل های کارگری را تحرک بخشیدند. (ادغام سرمایه ایرانی در بازار جهانی منوط به ایجاد نهادهای مدنی از جمله در میان کارگران بود). ایجاد کمیته

هماهنگی برای کمک و سایر نهادها در ضرورت یاری رسانیدن به ایجاد تشکل های کارگری در میان کارگران و درخدمت به آن شکل گرفتند. کمیته هماهنگی برای کمک به عنوان تشکل علنی فعالین کارگری یکی از آن تشکل ها بود که هدف خود را در راستای ایجاد تشکل های کارگری بدرست از پایین توسط کارگران تعریف کرد. امروز با نیم نگاهی به گذشت چند سال از تلاش کمیته هماهنگی برای کمک می بایست فعالیت عملی اش را محک زد که البته قبل از همه این اولویت به عهده اعضای آن خواهد بود. ما نیز در این رابطه و از زاویه منافع سوسیالیستی کارگران به این امر علاقمند هستیم و خود را در آن شریک می دانیم طبیعتن ارزیابی از کمیته و عملکردش در جنبش کارگری می بایست با اولویت از منافع طبقه کارگر و در نظر گرفتن فراز و نشیب مبارزه اش صورت گیرد. شکی نیست که استبداد حاکم در ایران توسط رژیم اسلامی و ابزارهایش دائمی و روزمره و با هر جناح و دسته اش بالای سر کارگران و فعالین کارگری بوده است اما اینجا اگر بخواهیم بلند فکر کنیم می توان قطعن گفت تمامی کم وکاستی های فعالیت کمیته هماهنگی برای کمک را نمی توان با استبداد توضیح داد. سهل انگاری خواهد بود که آنچه را که قادر نبوده ایم به حساب وجود غیر قابل انکار استبداد ببندیم و خود را مبرا کنیم . در همین استبداد تشکل هایی شکل گرفته اند، با وجود تمام هفت خوان رستمی که رژیم هار اسلامی سر راه آنها ایجاد کرده است وغل و زنجیری که بر پای نماینده گان کارگران بسته است. استبداد یک عامل مهم است ولی تنها عامل نمی تواند باشد. سوال این است که اگر امروز کمیته هماهنگی و فعالین آن نسبتن از حمایت توده ای کارگری بر خوردار بودند رژیم جرات میکرد که با اینهمه بیشرمی و وقاحت فعالین کارگری را مورد ضرب وشتم و بی حرمتی قرار داده ، شکنجه و زندانی نماید؟ ازاستبداد رژیم طی سی و سه سال کاسته نشده است ولی هم رژیم در موقعیتی دیگری نسبت به گذشته است و هم موقعیت جنبش کارگری تغییر کرده است. سوال دیگر اینکه کمیته هماهنگی برای کمک برخلاف هدفش در خود خلاصه نشده است؟ یعنی بجای بیرون رفتن از خود و گسترش تشکل های محیط کار در سطح فعالیت های درونی اش باقی مانده باشد؟ آیا فعالیت با کارگران در محل کار و زندگی با فعالیت برای کارگران در خارج از محیط کار نزد کمیته جابجا نشده است ؟. آیا ...نکات دیگری سد گسترش تشکل های کارگری نیست ؟ به تصور ما با توجه به شرایط عینی جامعه، شرایط فلاکت بار اقتصادی برای کارگران از سویی و گسترش اعتراضات طبیعی کارگری بررسی موانع سر راه کمیته هماهنگی برای کمک در متحقق کردن نسبی هدف تعریف شده اش ضروری خواهد بود.

کانون سوسیالیست های کارگری

اطلاعیه: هشـــــــــــــدار!

دررابطه با حمله سازمانیافته رژیم به مردم زحمتکش افغانستانی در ایران!

تهاجم فاشیستی رژیم جمهوری اسلامی به مهاجرین زحمتکش افغانستانی در ایران را تنها می توان با نیروی همبستگی طبقاتی خنثی کرد. هدف از این تهاجم در نزد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی مهندسی افکار عمومی در جهت منحرف کردن بحرانهای سیاسی و اقتصادی سرمایه در ایران است . قصد دامن زدن به تفاوت های ملیتی و نژادی به منظور تفرقه و انشقاق در میان صفوف کارگران و زحمتکشانی است که در ایران کار و زندگی می کنند. قصد نشان دادن حضور کارگران و زحمتکشان افغانستانی در ایران تحت عنوان مهاجرین افغانی به مثابه عامل بحران بیکاری و غیره است. قصد بهره گرفتن و قربانی گرفتن از کارگران و زحمتکشان افغانستانی در رقابت های منطقه ای و نیز در رفع اعمال فشار و تحریم دولت های غربی می باشد.

هویت تراشی و مصلحت ملی در بطن حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی سرمایه ریشه در خصلت عمومی ناسیونالیسم و نژادپرستی دارد . با این سلاح سازمانیافته کارگران و زحمتکشان افغانستانی تحت عنوان اتباع بیگانه مورد تهاجم وحشیانه قرار می گیرند ، این در پیام وحدت ملی بالاترین مقام ایدئولوژیک حکومت، خامنه ای، نیزبرای سال جاری مستتر است. حتی با وجود اختلاف برخی از نیروهای ملی و لیبرال موجود در اپوزیسیون با رژیم اسلامی ولی بنا به منافع طبقاتی که دارند آنها نیز با دفاع از "منافع ملی و تمامیت ارضی " در رابطه با این حرکت فاشیستی و ناسیونالیستی برعلیه مهاجران افغانستانی سکوت رذیلانه ای اختیار کرده اند، همان‌طور که در مقابل سرکوب روزمره اعتراضات کارگران هم سکوت آگاهانه ای اختیار کرده اند.

رژیم جمهوری اسلامی برای کنترل بحران‌های خود در هر سطحی که امکانش باشد از حربه های ناسیونالیستی و نژادپرستانه استفاده می‌کند تا جهت و سمت و سوی مبارزه را منحرف نماید. این برخورد ایدئولوژیک به قضیه اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد که در راستای بحران‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هر بار به شکلی نمایان می‌شود. حمله اخیر به مهاجران افغانستانی هم با این تبلیغات روبرو شده است که افغان‌ها باعث رشد بیکاری شده اند. جمهوری اسلامی که در مقابل بحران شدید اقتصادی و فقر فزاینده‌ی کنونی در ایران با استیصال روبرو است، و امکان انفجار اجتماعی را هر لحظه در مقابل خویش محتمل می دارد با دامن زدن به اختلافات قومی و نژادی طرح حمله سازمانیافته به کارگران و مردم زحمتکش افغانستان را به اجرا در آورده است تا با قربانی کردن آنان به عنوان مسبب بحران و بیکاری به مبارزات متشکل طبقه کارگردر ایران ضربه وارد کند. همچنان که قبلن در حرکتهای کارگری تلاش نموده است به اختلافات قومی و نژادی دامن بزند. به عنوان مثال در جریان شکل‌گیری سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه رژیم خیلی تلاش کرد با دامن زدن به این گونه اختلافات جلوی شکل‌گیری سندیکا را بگیرد ولی همبستگی طبقاتی کارگران جایی برای رشد اختلافات قومی باقی نگذاشت.

این اولین بار نیست که، چهره فاشیستی رژیم اسلامی در رابطه با مردم زحمتکش افغانستان به مثابه حلقه ضعیف نیروی اجتماعی کار در ایران خود را به نمایش می گذارد. بیش از سه دهه است که با حقوق ناچیز، استثمار وحشیانه و انجام شاق ترین کارها کارگران و زحمتکشان افغانستان تحت فشار هستند. آنان به آشکارترین شکل از ستم ملی و طبقاتی رنج می برند. کارگران افغانستانی از دهه پنجاه در ایران تحت شدیدترین شرایط کاری استثمار میشوند و از بی حقوقی کامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در عذابند؛ در معرض دستگیری و اخراج دائمی قرار دارند. اکثریت این مهاجران کارگرانی هستند که از نیروی کار آنها در بخشهای خدماتی، ساختمانی ، راه سازی ، کوره پزخانه ها و ... حداکثر استفاده شده و حداقل دستمزد به آنها پرداخت میشود. کارگران مهاجر افغانستانی جزء پرسود ترین کارگران ارزان برای سرمایه داران در ایران بوده اند و تا به امروز سودهای کلانی آفریده اند. درحقیقت کارگران به عنوان شهروند مستقل از زبان و رنگ و نژاد واعتقادات و غیره هر جا که کار می کنند و ثروت می آفرینند جز شهروندان آن جامعه هستند و می بایست از امکانات شهروندی آن محل برخوردار شوند. اما این برای سرمایه و سرمایه داران که تمام مدت در حال انتقال سرمایه هایشان به نقاط مختلف دنیا در جستجوی نیروی کار ارزانتر و استثمار بیشتر و به جیب زدن سودهای کلان میباشند جایی از ارعاب ندارد.

رژیم فاشیست جمهوری اسلامی که بیشرمانه هم طبقه ایهای افغانستانی مقیم ایران را "اتباع بیگانه ی غیر مجاز" می خواند، خود از نظر توده های کارگر و زحمتکش بیگانه ترین حکومت موجود در ایران است و بیش از سی سال است موجودیت و مشروعیتی در نزد توده های زحمتکش مردم ندارد و تنها با نیروی سرکوب و توحش تا کنون توانسته به حاکمیت خود ادامه دهد. حمله به کارگران و زحمتکشان مهاجر افغانستانی یک خطر جدی برای طبقه کارگر ایران و توده های مردم زحمتکش میباشد. مهاجران افغانستانی بخشی از طبقه کارگر ایران هستند و شایسته حرمت و یک زندگی انسانی می باشند که بدور از تبعیض و ترس و رعب و وحشت باشد. متشکل نمودن کارگران مهاجر افغانستانی جزء وظایف طبقه کارگر ایران است. طبقه کارگر و مردم زحمتکش ایران باید تلاش نمایند در مبارزات خود خواسته هایی از جمله شامل مصونیت اجتماعی، حق تحصیل، زندگی در هر شهر و مکان دلخواه، اشتغال، برخورداری از امکانات بهداشتی، رفاهی، آموزش، تغذیه‌ی مناسب و مانند آن را برای همه انسان ها به یک میزان و به طور برابر مطالبه نمایند.

سازماندهی سراسری بر علیه این سیاست فاشیستی جمهوری اسلامی وظیفه خطیری را به عهده کارگران سوسیالیست ایرانی وافغانستانی می گذارد که ضمن افشای اهداف رژیم و سرمایه در ایران وحدت طبقاتی خود را حفظ نموده و نشان دهند که منافع کارگر ایرانی و افغانستانی بهم گره خورده است.

کانون سوسیالیست های کارگری

اطلاعیه: باز هم کشتار کارگران ،این بار درآفریقای جنوبی

سرمایه باز هم جنایت هولناک دیگری آفرید. و برگ دیگری از قساوت و آدمکشی برای سود آوری بیشتر و سیری ناپذیرش بر تاریخ سراپا ننگینش افزود. اینبار کارگران معدن طلای سفید آفریقای جنوبی مورد هدف تیراندازی قرار گر فته و به خاک و خون کشیده شدند. خبر کوتاه و اما براستی تکاندهنده بود.

در روز پنجشنبه ۱۶ آگوست برابر با ۲۶ مرداد، نیروهای پلیس آفریقای جنوبی کارگران اعتصابی و مبارز "معدن پلاتین ماریکانا" را به رگبار گلوله بستند. طبق خبر خبرگزاری رویترز و به نقل از فرمانده عالی پلیس ۳۸ کارگر در این قتل عام کشته شدند و حدود ۲۰۰ نفر زخمی گشتند. این فرمانده پذیرفت که از قبل به افراد مزدور تحت فرمان خود اجازه داده بوده تا هر کاری که لازم میدانند انجام دهند تا به این اعتصاب خاتمه دهند. او با بیشرمی تمام از جنایت و آدمکشی انجام گرفته دفاع کرد. نیروهای پلیس پس از انجام کشتار بلافاصله با هلیکوپترها و نیروهای زمینی تقویت شدند، کارگران باقیمانده را محاصره کردند و ۲۵۹ نفر را دستگیر نمودند. یک مقام پلیس برای توجیه نمودن اعمال شنیع و سرکوبگر پلیس ادعا نمود که کارگران اعتصابی به سلاحهای سرد مسلح بوده اند، و حتی یک نفر از آنها طپانچه حمل میکرده است.

معدن پلاتین ماریکانا در ۱۰۰ کیلومتری شمال ژوهانسبورگ واقع است و متعلق به شرکتی است به نام لانمین که به سرمایه‌داران انگلیسی تعلق دارد. ۳۰۰۰ کارگر مته کار سنگ این معدن در روز جمعه ۲۰ مرداد با خواست دوبرابر شدن دستمزد خود، که ۶۲۵ دلار در ماه میباشد، اعتصاب کردند. آنها بر روی تپه‌ای مسلط بر معدن اجتماع نمودند و مطالبات خود را طرح نمودند. "اتحادیه سراسری معدنچیان"، که دولتی است، از اعتصاب حمایت نکرد. اما "انجمن اتحادیه معدنچیان و کارگران ساختمانی" پشتیبانی کامل خود را از کارگران اعتصابی اعلام نمود. این انجمن که یک سوم کارگران معدن را نمایندگی میکند اخیرا به دلیل اینکه " اتحادیه سراسری معدنچیان" بر علیه کارگران و از دولت حمایت می کند، از آن جدا شده است.

سلاخی کارگران و حمله به این شکل وحشیانه از همان اوائل شروع اعتصاب در دستور کار مزدوران و آدمکشان مقامات عالی رتبه دولتی و پلیس سرکوبگرشان بوده است شواهد و قرائن در طول چند روزه اعتصاب و مقاومت کارگران دال بر این واقعیت است. آنها قصد نداشته اند به پای میز مذاکره با نمایندگان کارگران بروند و به خواسته های کارگران گوش دهند. بهمین دلیل نیروهای پلیس از همان روز شروع اعتصاب بطور سازمانده و سیستماتیک در این حرکت نقش ایفاء نمودند. آنها کوشیدند با استفاده از باتوم، پرتاب نارنجکهای دود زا و گاز اشک آور تحصن اعتصاب کنندگان را درهم شکنند. طی شش روز کشمکش با کارگران، پلیس در انجام مقاصد ضد کارگری و سرکوبگرانه خود ناکام ماند و سرانجام دست به کشتاری زد که از دوره پایان آپارتاید در ۱۸ سال قبل تا کنون در این کشور بی سابقه بوده است.

در همان صبح پنجشنبه زوکیسوا موبمبو Zukiswa Mbombo فرمانده عالی عملیاتی پلیس به رسانه ها گفت که پلیس امروز اعتصاب را به هر طریق ممکن میخواباند. به نقل از رویترز جوزف ماتونجوا Joseph Mathunjwa پرزیدنت "انجمن اتحادیه معدنچیان و کارگران ساختمانی" روز پنجشنبه در یک کنفرانس

خبری چنین گفت: "من از کارگران خشمگین، که مورد تهاجم پلیس بودند، خواهش کردم که به طرزی مسالمت آمیز منطقه را ترک کنند. من به آنها اطلاع دادم که پلیس قصد کشتار شما را دارد. اطلاع روشن از این کشتار توسط پرزیدنت مذبور شاهد دیگری است که کشتار برنامه ریزی شده بوده است.

آفریقای جنوبی از زمره کشورهایی در جهان است که با وجود منابع سرشار طبیعی و ثروت هنگفت جزء فلاکت بارترین کشورهایی است که همیشه تحت استثمار کشورهای امپریالیستی بوده است و بالاترین سودهی را برای سرمایه داشته است. در واقع شرکت معدن لون مین که مرکز آن در لندن می باشد در آفریقای جنوبی استخراج پلاتین می کند و این شرکت ۱۲ درصد از طلای سفید در سراسر جهان را استخراج می کند و سومین تولید کننده ی پلاتین در جهان است. ۸۰ درصد از ذخیره های پلاتین در سراسر جهان در افریقای جنوبی قرار دارند. این معادن از سودهی فو ق العاده ای برای بورژوازی بر خوردار است.

از سال ۱۹۹٤ حکومت آپارتاید، بعد از یک مبارزه خونین و طولانی، برچیده شد و کنگره ملی آفریقا قدرت را بدست گرفت مردم امید زیادی به بهبود اوضاع معیشتی و سیاسی خود پیدا کردند. کارگران با این توهم که سیاهان با در دست گرفتن قدرت کنگره در راس هستند و شرایطشان رو به بهبودی خواهد گذاشت به هر شرایط سخت کاری و استثمار تن دادند. کارگران آفریقا اکنون متوجه شده اند بعد از این همه سال تلاش و کار طاقت فرسا هنوز در همان بیغوله‌های دوره آپارتاید زندگی میکنند که اغلب از خدمات شهری و بهداشت و درمان هم بی بهره هستند. طی این مدت دولتهای امپریالیستی و سرمایه‌داران سفید قبلی با کمک دولت آفریقا در حالیکه فقط عده‌ای سرمایه‌دار سیاه پوست به آنها اضافه شده‌اند سودهای کلانی را به جیب زده اند.

کارگران آفریقایی متوجه شده اند که نه تنها بهبودی در وضعیتشان حاصل نشده است بلکه با دوقطبی شدن بیشتر جامعه به اوضاع فلاکتباری دست یافته اند که برای تغییر آن چاره ای جز اعتصاب و خواباندن چرخهای تولید نیست. آنها آموختند که حتی توهمی به کارفرمایان همرنگ خود هم نداشته باشند و مبارزه بر علیه تمام کارفرمایان، کل طبقه سرمایه‌دار را مد نظر بگیرند و با اتحاد طبقاتی خود به عنوان بخش قابل توجه طبقه کارگر آفریقا در مقابل بورژوازی استثمارگر قد علم کنند.

آنچه امروز طبقه کارگرجهاني شاهد آن است تشدید بیکاری، بی حقوقی، کشتار جمعی ، تجاوز، جنگ و نابودی است. سرمایه داری جهانی با سیطره جهانی اش و صدور سرمایه به اقصی نقاط دنیا تلاش نموده سرمایه هایش را گسترش دهد و نتیجه آن تا به امروز استثمار و فلاکت روز افزون برای طبقه کارگر بوده است. اکنون که این نظام جهانی سرمایه داری در اوج گندیدگی و اضمحلال بسر میبرد و با بحرانهای عظیم اقتصادی-سیاسی روبرو است، برای برون رفت از این بحران چاره ای جز این نمی بیند که بار بحران را بدوش کارگران و زحمتکشان بیاندازد. کارگران معدن آفریقای جنوبی به عنوان یک بخش سود آور از طبقه کارگر جهانی به اجبار متحمل جبران این بار بحران سرمایه شده اند. باید یادآوری کرد که معدن پلاتین ماریکانا بزرگترین معدن پلاتین (طلای سفید) آفریقای جنوبی و سومین معدن بزرگ دنیا از این نوع است. معدنچیان پلاتین در میان کم مزد ترین کارگران در آفریقای جنوبی قرار دارند. از پایان رژیم آپارتاید تا کنون تغییرات بسیار کمی در شرایط کار و زندگی آنان حاصل شده است. یک بنیاد غیر دولتی، که فعالیت و نظارت در معدنها را تحت بررسی دارد اعلام کرد که شرکت لانمین به عدم رعایت ایمنی و تحمیل شرایط وحشتناک کاری بر کارگران معروف است. این بنیاد یادآوری کرد که کارگران این شرکت در بیغوله‌هائی زندگی میکنند که از داشتن برق و سایر خدمات مناسب محرومند و به این دلیل خانواده‌های کارگری و بویژه کودکان از امراض گوناگون رنج میبرند. اعتراض و اعتصاب کارگران معدن به وضع موجودشان نه تنها بر این متن شکل گرفته است بلکه باعث شده آگاهی طبقاتی آنها ارتقاء یابد. آنها مصمم اند مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی را به مبارزه سیاسی برای تامین شرکت در سرنوشت خود و داشتن حق اعتصاب و تشکل ادامه دهند. یکی از آنها به خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت: "با این جنایات ما دست از مبارزه خود برنمیداریم. این کشتار ما را از این واقعیت آگاه کرد که بمبی ساعتی زیر ما گذاشته اند که باید آنرا خنثی کنیم"

نظام سرمایه حاکم بر آفریقای جنوبی، با بسیج نمودن دستگاه کشتار

پلیسی و ظاهر شدنشان در محل اعتصاب کارگران دقیقا از میزان پتانسیل کارگران اعتصابی با خبر بوده و بر این آگاه بود که ادامه این اعتصاب چه مضرات مالی بر سرمایه وارد نموده و انعکاس این حرکت و تاثیرات آن بر جنبش کارگری جهانی، سرمایه داری جهانی را با خطر جدی مواجه خواهد نمود. به همین دلیل تصمیم آنها بر این شد که با برخورد نظامی و به خاک وخون کشیدن کارگران نه تنها فضای رعب و وحشت ایجاد نمایند بلکه هر چه سریعتر این حرکت عظیم را بخوابانند. زوما رئیس جمهور آفریقای جنوبی خیلی حیله گرانه در رابطه با رخ دادن این فاجعه اظهار کرده که از این رویداد متاسف و شوکه است اما هیچ موضعی در قبال رفتار پلیس نگرفته است. زوما که خود را آماده انتخابات کنگره ملی آفریقا در ماه دسامبر می‌کند، با انتشار بیانیه‌ای گفته است: « ما در قوانین دمکراتیک خود به اندازه کافی فضا برای حل اختلافات از طریق گفتگو داریم و نباید کشمکش‌ها را با قانون شکنی یا خشونت و آزار همراه سازیم.» البته این برخورد زوما کاملا آگاهانه است، می خواهد کارگران را دچار این توهم نماید که برخورد طبقاتی از جانب طبقه سرمایه دار که خود او هم جز آن و از طراحان این نقشه پلید وشوم بوده نبوده بلکه این حرکت ضد کارگری و وحشیانه فقط از جانب پلیس بوده است. او می خواهد سیستم حاکم سرمایه آفریقا را به این شیوه تبرئه نماید.

آخرین خبر حاکی از این است که: Thandi Modise تاندی مودیس، فرماندار شمال شرق آفریقا در رابطه با کشته شدن کارگران معدن و دو پلیس کشته شده اظهار تاسف نموده است و او اظهار می دارد "ما چنین روی دادهایی را، به ویژه در کشوری که در آن جنبش کارگری در سطح عالی سازمانی وجود دارد نمی پذیریم. ما اتحادیه های کارگری با تجربه سال های بسیار در سازمان دادن کارگران، در چارچوب قوانین کار کشور، داریم. امروز، افکار ما بیش از همه نزد خانواده هایی است که جان عزیزان خود را از دست دادند."

جاکوب زوما، رئیس جمهور این کشور، یک هفته عزای عمومی در همدردی با خانواده های قربانی و دوپلیس کشته شده اعلام کرده است. قرار شده همچنین حمایت مالی از خانواده های کارگران مقتول بعمل بیآید. همزمان با این اعمال خیرخواهانه که بورژوازی آفریقای جنوبی می خواهد در مورد این جنایت مرتکب شده انجام دهد، مسئولان شرکت «لونمین» معدنچیان اعتصابی در آفریقای جنوبی را تهدید کرده اند که در صورت برنگشتن به محل کار در روز دوشنبه، اعتصاب کنندگان را اخراج می کنند. این برخورد تهدید آمیز و خصمانه در رابطه با اخراج کارگران اعتصابی نشان از این دارد که کشتار کارگران معدن پلاتین ماریکانا نه تنها با طرح و برنامه انجام گرفته است، بلکه اظهار تأسفهای یک بخش از بورژوازی حاکم بر آفریقای جنوبی بخصوص پیشنهاد زوما رئیس جمهور در رابطه با انجام مذاکره کاملا عوام فریبانه است. صاحبان سرمایه با استفاده از نیروهای سرکوبگر پلیس برای خواباندن و به شکست کشاندن این اعتصاب فقط به اولتیماتیم اکتفا ننموده ، می خواهند با زهر چشم گرفتن از کارگران و برگ برنده را در دست داشتن در مقابل اتحاد و مقاومت آنها اخراج ۳۰۰۰ کارگر را صادر نمایند.

از نظر صاحبان سرمایه تجمع کارگران معدن و اعتراض بر علیه وضعیت غیر انسانیشان این محسوب میشود که کارگران قانون را شکسته‌اند؛ کارفرمایان قانونا مجازند که گرد هم جمع شوند و علنا در مورد راههای پایین آوردن دستمزدهای کارگران و چگونگی توطئه و حمله به کارگران بحث کنند. ولی کارگران اگر به یک موافقت مشترک برسند و برای تغییر شرایطشان حرکت جمعی نمایند مجرم محسوب میشوند! فاجعه کارگران معدن پلاتین ماریکانا یادآور حمله حکومت مزدور سرمایه جمهوری اسلامی به کارگران معدن خاتون آباد و اعتصاب سراسری کارگران معدن اسپانیا و برخورد نظامی بورژوازی اسپانیا به کارگران می باشد. آنچه مسلم است، طبقه کارگر جهانی برای بهبودی اوضاع خود و دست یافتن به قدرت راهی جز متحد شدن ندارد ، چرخ استثمارگرانه سرمایه داری تنها با اتحاد طبقاتی کارگران ودرهم شکستن دولت سرمایه توسط آنان از حرکت بازمی ماند. در شرایطی که سرمایه داری شمشیر را از رو بسته و بار بحرانش را بر دوش کارگران و مردم زحمتکش می اندازد کارگران سوسیالیست تنها با متحد شدن خود و طبقه اشان می توانند یورش سرمایه را به عقب برانند واز تکرار مکرر تاریخ کشتارکارگران جلوگیری کنند.

کانون سوسیالیست های کارگری

در گفتگو با نشریه آلترناتیو!

عابد رضایی

چندی است که نشریه در عرصه اینترنت تحت عنوان آلترناتیو منتشر می گردد که، توجه بسیاری به خویش جلب کرده، عده ای در توافق و عده ای نیز در تخالف با آن. نشریه برای خود حاشیه های جالبی هم دارد که از نظر من نشان دهنده رشد فزاینده آن در عرصه درون نیروهای چپ بود: عده ایی آنها را تروتسکیست هایی می دانند که گرایش خویش را پنهان نموده اند! تروتسکیست ها، آنها را فرمالیست و فرمالیست های کمونیسم کارگری آنرا به چشم دشمن خویش می بینند!

عده ای آنها را بی تاثیر یافته اما در عین حال از ترس خود دست، بر ماشه اسلحه انتقاد (لجن پراکنی بیشتر مصداق دارد) خود گذاشته و مداوم ایشان را مورد هجمه قرار می دهند که در خارج کشور نشسته اند و...، نشریه نیز با برخوردهایی بعضاً اشتباه از جمله مقاله های هوی است در پاسخ به گفته های شیرین بهمن شفیق از جماعت کمونیسم کارگری، به مسیر خود ادامه می دهد.

اما در این بین، دید من با زیگزال هایی که زده است، نسبت به این نشریه در شرایط فعلی و به طور کلی مثبت بوده و هست، البته انتقاد خود را کمی جلوتر باز خواهم کرد، اما این نشریه با ترجمه ها و انتشارات اعجاب انگیز خود، که فضای ضد تئوریک چپ انقلابی را گلگون می کند، قابل تقدیر است. در این راستا می توان به کتابی که در مورد انقلابیون بزرگ از جمله چه گوارا، حمید اشرف و پرویز پویان بوده اشاره داشت که نشانه ای از سیاست گسست در عین تداوم ایشان است.

البته نشریه برخلاف آنکه بنا دارد فضایی گفتمانی سالم و رفیقانه را، بر این جدل آنلاین های موجود، قالب کند، خود مداوم مورد پیش داوری ها و به روایت خودشان زیر ذره بین پلیس مخفی های چپ بوده و مورد برخوردهای نا رفیقانه قرار گرفته است. این البته نشأت می گیرد از اینکه چپ موجود در پیکره سازمانهای گوناگون، بر اساس سکتاریسمی که از سر و کول همه شان بالا می رود، توانایی ارائه و حتی دیدن برخورد سالم را ندارد! برای مثال اصلاً معلوم نشد که برخورد روان پریشانه بهمن شفیق بر علیه این نشریه چگونه تراوش شد، جز این که فکر کند ضد آلترناتیوهای ایشان می رود که در برابر این نشریه حرفی برای گفتن نداشته باشد و البته، این خود یک دلیل عمده برخورد نا سالم شبه سازمانهای چپ در خارج کشور به این نشریه قدرتمند است که انتشار آن نیاز به سطح بالایی از انرژی هم دارد، برای مثال اگر نشریات یک سال یکی از شبه احزاب موجود در خارج کشور را جمع کنیم و اطلاعیه ها و متون کلاسیک و قدیمی موجود در هر شماره را از آن فاکتور بگیریم، می بینیم که به پای یک شماره نشریه آلترناتیو آن هم در فقط در تعداد صفحاتش هم نمی رسد، بماند که محتوای سیاسی نشریات این احزاب که اخیراً بر طبل اتحاد سازمانها هم می کوبند داستان حسن کرد شبستری است!

همچنین در این میان نشریه درون صفحات خود نیز ترجمه های

بسیاری ارائه می دهد که بر خلاف نظر خیلی ها که آنرا نتیجه نداشتن سیاست از جانب نشریه برای ارائه دادن می دانند باید گفت که مقالات ترجمه شده در شرایط موجود دست بر قضا، بعضاً به شدت هم کارساز و مفید بوده و مشخص است که انتخاب مطالب برای ترجمه کاری بسیار هوشمندانه است، برای مثال می توان به همخوانی مقالات ارائه شده توسط نویسندگان نشریه با موضوعیت فاشیسم در ایران و همچنین وضعیت نیروهای چپ در برابر فاشیست ها در یونان و فرانسه در شماره سیزدهم این نشریه اشاره نمود.

این می توانست قسمتی از آنچه باشد که نشریه آلترناتیو با خود به عنوان یک جریان سالم کمونیستی و انقلابی به همراه آورده است، اما این موجب آن نمی گردد که فضای بحث و گفتمان با ایشان را از سر انتقاد و طرح سوالات باز نکنیم!

گسست از که و برای چه!

یکی از بحث های ارائه شده اصلی در این نشریه، اصولاً مبحث گسست نسل نوین انقلابیون از نسل قدیم انقلابیون بوده است که، از اواخر دهه هفتاد و دهه هشتاد شمسی به درون مناسبات مبارزاتی و سیاسی جامعه ایران پرتاب شده اند ، که البته این گسست از منظر اینجانب نیز امری حیاتی و ضروری است، چرا که نسل پیشین انقلابیون نه از آن زاویه این که سن بازنشستگی آنها فرا رسیده که امر رهایی و مبارزه طبقاتی چیزی نیست که تعطیلی بردارد باشد، بلکه من حیث این که استراتژی های ارائه شده توسط آنها دیگر نمی تواند کارکردی عینی در جامعه ایران داشته باشد، و این استراتژی ها نیز به دلایل گوناگون از جمله انتزاعی گشتن دید سیاست پردازان این جریانات در اثر عدم پیوند آنها با جامعه، طی دو دهه در خارج کشور بودن(حدفاصل اوایل دهه شصت تا اواخر دهه هفتاد)امری طبیعی و ضمناً غیر قابل ترمیم است، چرا که ظرف این دو دهه نظریه پردازان این جریانات دچار چنان تصورات اشتباهی گشته که بر اساس آنها برای سازمانهای خود تعیین استراتژی نموده اند که به نوعی چنین چیزی برای ایشان دیگر قابل بازگشت نیست.

زیرا اگر این به اصطلاح نظریه پردازان موجود در رأس سازمانها که خود یک دلیل ضعف سازمانهای ایرانی است(حتماً یکی انگاشتن نظریه پرداز و سازمانده) بخواهند و بتوانند در شرایط کنونی، سیاست های ارائه شده توسط خود، ظرف سه دهه گذشته را رد کرده و دوباره انگاری کنند، آنگاه وضعیت سازمانهایی که ایشان 30 سال است بر اساس آنها (استراتژی هایشان) شکل گرفته و هر بار انشعاب کرده اند چه خواهد شد؟ آنگاه کسی نخواهد پرسید که پس سی سال جنگ، فحش و فضاحت و انشعاب برای چه چیزی بود؟

می خواهم پایه بحث را بدان جا ببرم که، امروز برای نسل نوین انقلابی، پیشبرد سیاست گسست از چپ گذشته، نه در پایه عمل سیاسی یا تشکیلاتی که باید بر اساس گسست در استراتژی اعمال گردد. و مادام که گسست در این پایه که خود حاصل بحث هایی سرگیجه آور خواهد بود، نخواهد توانست که به صورت کامل و طبیعی استراتژی ای نوین را متولد کند و نتیجه چیزی نخواهد شد جز یک سزارین کودک پنج ماهه!

گفتم گسست استراتژیک و نه تشکیلاتی! باید اضافه نمود که گسست از استراتژی های تا کنون موجود، با خود فرایند تشکیلاتی دیگری را نیز به شکلی نوین به همراه و توأماً خواهد آورد، اگر ما مارکسیسم را تئوری ای در حوزه عمل بیابیم، آنگاه است که یک نسل می تواند به لحاظ سیاسی بر روی پاهای خود بایستد، زمانی است که توأماً تشکیلات خود و مهمتر از آن سیاست سازماندهی با متدلوژی خود را نیز داراست. باید مراقب باشیم که این گسست مقدمتاً در حوزه فکری و نه فیزیکی اتفاق بی افتد، که حرکت بر عکس این جریان چیزی نخواهد بود جز مطرود کردن یا شدن و نیز انحلال طلبی که بدور از سنت های مارکسیستی و انقلابی است که خود را با سازماندهی هرچه گسترده تر با استراتژی کارآمد انقلابی معنا می بخشد.

به کجا باید حمله کرد؟

البته خود نشریه آلترناتیو هم اذعان داشته که سر دشمنی با نیروهای انقلابی از نسل قدیمی تر ندارد، و همچنان آنرا در دایره رفقا و تاثیر گذار قلمداد می کند، اما تنها در همین حد که فعالیت سیاسی را تعطیل نموده و مشغول خاطره نویسی و تاریخ نگاری گردند، که البته ضرورت آن از جانب من نیز احساس می گردد و از جانب نسلی که باید چنین کند نه! اما مسئله به همین راحتی که ایشان فکر می کنند حل شدنی نیست! بیائید یک لحظه تصور کنیم که این رفقا جمعیاً رفته و بدین کار مشغول شدند که حداکثر می تواند پنج سال به طول بی انجامد، حال آنکه سن بسیاری از رفقا در حوالی پنجاه سال می چرخد و بر حسب پیشنهاد نشریه آلترناتیو و تصور من، ایشان در پنج سال دیگر، پنجاه و پنج ساله شده و بدین روایت باید بر اساس پیشنهاد این نشریه آلترناتیو این رفقا باقی عمر خود را چه کنند؟ آن هم نسلی که در راه مبارزه طبقاتی و پیشبرد امر سوسیالیسم تمام زندگی و امکانات خود را وقف کرده است که یک نسل انقلابی نوین موجود میزان هزینه اش ممکن است با ده نفر آنها برابری نکند!

بنابراین طرد و حذف این رفقا از فضای مبارزاتی نه امری منطقی و نه انسانی است، این می شود نقطه مقابل آن حرف نسل پیشین انقلابی که به اشتباه فکر می کند نسل نوین چیزی در چنته ندارد! ممکن است مامور رژیم باشد یا فردی بی اخلاق است، صرفاً بدین جهت که در جمهوری اسلامی پرورش پیدا کرده است که این فحش آخری را اینجانب نیز از سوی عده ای نارفیق نوش جان کرده ام!

حال با تمام این اوصاف باید معترف بود که درون صفوف نسل نوین انقلابی هم کم نیستند جوانانی که اساساً درک اشتباهی از امر سوسیالیسم داشته و این را به راحتی می توان از روش های مبارزاتی ای که کشف کرده اند دریافت نمود که سیاست خلاصی فرهنگی کمونیسم کارگری نیز به نوعی مادر تمامی آنها بوده است. به یک تعبیر و بر اساس این سیاست غیر طبقاتی(به معنای کارگری آن) بسیاری درون صفوف چپ و کمونیست قرار گرفته اند که

اصلاً پایگاه طبقاتی شان ربطی به انقلاب از نوع سوسیالیستی آن ندارد که دست بر قضا خود منصور حکمت یعنی پایه گذار سیاست خلاصی فرهنگی در جزوه اسطوره بورژوازی ملی مترقی، به شکل گیری این جریانات و جذب افراد این چنینی به دقت پرداخته است.

می خواهم بگویم نمی شود، صرف اشتباهاتی که نسل گذشته انقلابی انجام داده و به نوعی هنوز هم آنرا تداوم می بخشد، کلیه آنها را از کنار خود حذف نموده و بر اساس یک درک سیاسی بر اساس تمایز نسل ها، ضد کمونیست هایی چون تعداد زیادی از کمونیست های صورتی و بنفش به صرف هم نسلی بودن به دورن صفوف خود راه داد!

اسلحه ای که بین دوست و دشمن تمایز قائل می شود!

حکایت نشریه آلترناتیو در برخورد بین نسل نوین انقلابی و نسل گذشته به مانند استفاده از سلاح نقد به مانند بمب اتم است، یعنی تر و خشک را با هم می سوزاند، در این راستا باید اشاره داشت در تعیین انتخاب نوع اسلحه در بین مبارزین چریک که معتقد بودند که سلاح چریک باید سلاحی باشد که بتواند بین دوست و دشمن تمایز قائل شود، اما نقد آلترناتیو در این راستا نه که رنگ را با قلم بر کاغذ بنشاند، که تو گویی همچون شیشه مرکبی است که بر روی کاغذ می شکند.

هدف! شلیک!

در آخر بحثم می خواهم اشاره کنم که بسیاری از رفقای نسل گذشته انقلابی همچنان پتانسیل و آمادگی آن را دارند که بتوانند دوشادوش نسل نوین به مبارزه بپردازند، چرا که بسیاری از آنها با داشتن انرژی مثبت بعد از چندین دهه مبارزه، فاقد قدرت ارائه دستگاه تحلیلی نوین و خوانا با جامعه هستند و همکاری آنها با شبه سازمانهای موجود، در بسیاری موارد تنها از این روی است که در برابر ایشان چیزی جز آلترناتیو های عقب افتاده کنونی وجود ندارد، نسل نوین اگر می خواهد در این راه خدماتی ارائه دهد باید زمینه ساز ارائه چنین امری باشد و این نیز میسر نیست جز در هم کوبیدن آلترناتیوهای چپ موجود، که سکت های موجود به نام سازمانهای چپ را همچنان و کژ دار و مریض زنده نگه داشته اند، و نیز به دلایل بسیاری که پاره ای از آنها در بالاتر گفته شد نمی توانند فراتر از چیزی که هستند بروند و بدین شکل یک سازمان و میزان بالایی از کادرها را در کنسرو افکار خویش نگاه داشته اند، برای چنین امری باید، استراتژی های موجود را که بسیاری از آنها در یک کلیت می گنجند را در هم کوبید که، متاسفانه رفقای نشریه آلترناتیو در این راستا به شدت کم کار بوده و تنها در نقد این سیاست ها، دست بر روی حزبی تحت عنوان کمونیست کارگری گذاشته اند که بدون وجود نشریه آلترناتیو هم بوی الرحمن آن از دور به مشام می رسید.

پیشنهاد من به این رفقا این است؛ حالا که نشریه از استقبال بالایی برخوردار است، بهتر می باشد تا سلاح نقد خود بر روی نظریه ها و نظریه پردازان موجود و نه بدنه احزاب و سازمانها بکشید.

در این راستا و در پایان، آوردن جمله ای از رفیق مائو به عنوان آرایه ای ادبی شاید خالی از لطف نباشد:

مقرهای فرماندهی را بمباران کنید!

بار دیگر، ریاکاری اصلاح طلبان در دفاع از تشکیل سندیکای مستقل کارگران

شهرام یوسفی

در تاریخ 10 مرداد ماه امسال روی سایت کلمه مطلبی درج شده است با این عنوان : " تشکیل سندیکاهای مستقل ، تنها راه دفاع از حقوق کارگران در اوضاع نابسامان فعلی است." نقدی بر این مطلب از چند جهت ضروری است. ابتدا مروری داشته باشیم به اوضاع و احوال لیبرالها و اصلاح طلبان در گذشته تا به امروز. اگر چه از سر استیصال در جامعه به حاشیه رانده شده اند، هر چند هراز گاهی با متوسل شدن به سوژه و آلترناتیویی می خواهند از این شرایط و بحرانی که دامنگیرشان شده است، به شکلی رهایی یابند. ریا کاری اصلاح طلبان با مطرح کردن ضرورت تشکیل سندیکای مستقل کارگران اوجی از نهایت بیشرمی این جناح را میرساند که چقدر سریع کارنامه اعمال ننگین خود را در قبال جنبش کارگری و کارگران فراموش نموده، و اکنون با راه نشان دادن به کارگران با وقاحت تمام (در حالیکه دایه دلسوز تر از مادر شده) در تقابل با رقیب تا دندان مسلحش که هر دو یک منفعت مشترک را دنبال می کنند می خواهد با گرفتن حمایت از طبقه کارگر عرض اندام نماید.

اصلاح طلبان که تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران در بن بست کامل و تناقضات استراتژیکی و سیاسی بسر میبردند با حمایت از موسوی و کروبی و انتخاب آنها به عنوان نمایندگان خود تلاش نمودند بار دیگر موجودیت و بازگشت خود را با طرح شعار جمهوری اسلامی "نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد" به اصل و نصب ارتجاعی خود که همانا حفظ نظام سرکوبگر اسلامی بود به ثبت برسانند. آنها برای تغییر حاکمیت در قدرت نیامده بودند در حالیکه خود را بخشی از این حاکمیت دانسته و به سهمی از قدرت دلخوش کرده بودند، و با حفظ منفعت بورژوایی در همزیستی مسالمت آمیز با به بند کشیدن جامعه به حیات خود ادامه دهند. (هر چند تعدادی از چپها هم به اصلاح طلبان متوهم هستند، و معتقد بر این هستند که " اصلاح طلبان دولتی و لیبرالها با ناکارآمدی استراتژیشان چند شقه خواهند شد بخشی با غرولند و به ناچار به یک استراتژی انقلابی با محوریت مبارزه متشکل جنبش کارگری که هدفش پایان دادن به رژیم اسلامی است خواهند پیوست."

بنظر می آید این چپ نه تنها ماهیت و جنایات مرتکب شده لیبرالها و اصلاح طلبان را می خواهد به فراموشی بسپارد بلکه با این تحلیل میرود که در همسویی استراتژیکی با لیبرالها و اصلاح طلبان قرار گیرد.)

اما موفقیت احمدی نژاد در انتخابات و حمایت قاطعانه خامنه ای از او تمامی نقشه های لیبرالها و اصلاح طلبان را نقش بر آب نمود و آنها دوباره به سر جای اولشان بر گشتند. جنبش عظیم توده ای که بعد از انتخابات به راه افتاد در ابتدا به بهانه تقلب انتخاباتی شروع شد اما خیلی سریع از این مرحله به درستی عبور نمود و نشان داد که این اعتراضات ریشه های عمیقتر اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دارد. مردم خیلی زود از تمامی این جناحها عبور نمودند. لیبرالها و اصلاح طلبان در پی این بر آمدند با رهبر تراشی، رهبریت حرکت اعتراضی توده ها را بدست بگیرند و چه افرادی بهتر از موسوی و کروبی که قبل از انتخابات هم به قدرت گیری دوباره آنها امید بسته بودند، اما حضور توده ها با مطرح کردن شعارهای رادیکال روز به روز در صحنه خود را نشان می داد و جامعه آبستن وقوع هر نوع تغییر و تحول انقلابی بود. اوج این اعتراضات ششم دی ماه یعنی روز عاشورا بود که بعد از آن دیگر سیل بیانیه های چند نفره و نیز نامه های سرزنشی لیبرالها به صورت آشکار نه به سوی حکومت که به سوی مردم معترض روان شد که چرا توده ها خشونت به خرج می دهند و اعتراض باید مسالمت آمیز باشد. جالب اینجاست که همین سردمداران لیبرالی در جریان خیزش توده ها در سال قبل از جنبش توده ای به دلیل ماهیت طبقاتیشان و اینکه نمی خواستند به سیستم نظام جمهوری اسلامی خدشه ای وارد آید اهمیتی به انتخاب مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی نگذاشتند و مردمی که اینبار با اراده خود سرنگونی رژیم را انتخاب نموده بودند را به جرم اعمال خشونت تقبیح و محکوم می کردند. اما همین آقایان در برابر تمامی خشونت هایی که زاده همین سیستم ظالمانه سرمایه داری است سکوت کردند و حتی آن را تا حدودی برای جامعه طبیعی دانستند. در مجموع اصلاح طلبان این را هدف خود قرار داده بودند، از طریق نیروی مردم و مهار کردن خواسته

هایشان به جناح مقابل فشار وارد کنند اما با وجود تسلط نسبی آنها و کنترل اعتراضات، حضور میلیونی مردم و چشم انداز "انقلابی" که وجود داشت، باعث تغییر رویه اصلاح طلبان گردید.

جنبش اعتراضی توده ها بعد از 22 بهمن هم برای جناح چپ کارگری و هم برای لیبرالها با سکوت مواجه شد. علت سکوت چپ را می توان در عدم استراتژی روشن و مشخص و نیز عدم حضور متشکل طبقه کارگر جستجو نمود. لیبرالها ضمن اینکه این سکوت برایشان معنی داشت اما ترس و وحشت از وقوع و وقایع عظیمتری را داشتند. و با نیرویی که عامل این حرکت و وقایع باشد آشنایی داشتند. و از این رو آگاهانه به سراغ این نیروی عظیم رفتند و در باب بحران اقتصادی و تاثیرش بر وضعیت فلاکت بار این نیروی اجتماعی مقاله ها نوشتند. آنها خطاب به بعضی همکارانشان نوشتند که چرا هوای کارگران را ندارید و تنها از طبقه متوسط سخن به میان می آورید، ما اگر حرفی در این زمینه نداشته باشیم به کلی باخته ایم، پس باید کاری کرد. و همچنانکه دیدیم بخصوص در دوره تعیین دستمزدها و نیز در آستانه اول ماه می همان سال سیل توصیه نامه ها و اظهار تاسف از جانب آنها به سوی طبقه کارگر روانه شد.

در جریان رشد مبارزات کارگری در چند سال گذشته و ایجاد تشکلهای کارگری، فعالین و سوسیالیستهای جنبش کارگری در پیشبرد مبارزات و سمت و سو دادن آن دست بالا را داشتند. اما با اعتلای جنبش توده ای که میلیونها نفر از توده های مردم را در بر میگرفت و همه گیر شدن مبارزات پس از انتخابات ، این گرایش در مقایسه با جنبش عظیم توده ای نتوانست عرض اندام نماید، و به حاشیه رفت. با تداوم بحران سیاسی جامعه و مشخص شدن این واقعیت که توده ها از هر فرصتی برای نشان دادن اعتراض عملی شان استفاده خواهند کرد، جناح چپ جنبش کارگری خط جدیدی که با شرایط موجود مطابقت داشته باشد، بروز نداد و این مسئله جنبش کارگری را در موقعیت پایین دستی قرار داد. البته این موقعیتی که جنبش کارگری پیدا نمود کاملا باب طبع جناحهای لیبرالی بود زیرا، همه ی جناح های لیبرالی در جریان بحران جنبش توده ای 88 ، طبقه کارگر را با مطالبات ضعیف و مهار شده ای می خواستند که هم بتوانند از آن به عنوان ابزار فشارعلیه دولت استفاده کنند و هم خطری متوجه سرمایه داری نباشد. آنها نه فقط در جریان بحران انقلابی بلکه در بیشتر مواقع جنبش کارگری را در حاشیه و در قالب مطالبات اقتصادی رفرمیستی می خواهند تا خطری از طرف کارگران، آنها را تهدید نکند. بنابراین هر آلترناتیو سیاسی و اقتصادی از جانب جنبش کارگری که در راستای منافع طبقه کارگر قرار بگیرد، برای آنها بشدت خطرناک است. لیبرال ها نمی خواهند که نمایندگان کارگران بطور مستقل وارد میدان مبارزه با بورژوازی گردند و مطالبات سیاسی- اقتصادی همه جانبه ی خود را بیان کنند، تا در چنین وضعیتی توده ها و دیگر کارگران حق انتخاب دیگری نداشته باشند. کما اینکه در جریان جنبش مردمی سبز به سرکردگی موسوی و کروبی از گرایشات راست کم نبودند که ضمن اینکه به حمایت از این جنبش پرداختند تلاش نمودند تا با رهنمودهای خود جنبش کارگری را به عنوان جزئی ازجنبش سبز و یا زیر مجموعه آن قرار دهند. آنها معتقد بودند که شرط موفقیت جنبش گستردگی و فراگیری هرچه بیشتر آن و توجه به مطالبات و حقوق گروه های اجتماعی و رعایت انصاف و عدالت است، در آن صورت جنبش سبز نیز نمیتواند نسبت به رفتاری که توسط حکومت با کارگران و معلمان و بطور مشخص تر با زندانی کردن رهبران سندیکاهای هفت تپه و شرکت واحد با سکوت یا انفعال برخورد کند یا نسبت به مطالبات بر حق مزدبگیران لب فرو بندد. اما این آقایان اصلاح طلب و سردمدار جنبش سبز از ترس فراگیر شدن جنبش توده ای حتی قادر نبودند نصایح دوستان گرایشات راستشان را هم گوش دهند. آنها نمی خواستند قبول کنند که رهبران جنبش سبز همان هایی هستند، که هیچ کدام از تشکل های کارگری را به رسمیت نشناختند و در دوران حاکمیت شان، مانند دیگر سرمایه داران فقر و تنگ دستی را برای کارگران به ارمغان آوردند و نه تنها مانع سرکوب جنبش کارگری نشدند بلکه خود از سرکوبگران این جنبش بودند. دولت اصلاح طلبان نیز به هیچ یک از کارگران مجوز ایجاد تشکل نداد و جوابگوی هیچیک از مطالبات کارگران نشد.

لازم است با توجه به نقشی که اصلاح طلبان در دوره هشت ساله اصلاحات خاتمی با دوره هشت ساله سازندگی و تعدیل نیرو رفسنجانی داشتند نظری بیافکنیم. و لازم است با مروری بر این سالها مشخص شود که چه تاثیرات و نتایج مخربی در زندگی کارگران داشته است. شاید باعث شود که جناح اصلاح طلبان و لیبرالها به حافظه تاریخی خود و اعمال ننگینشان که جز سیه روزی و بی خانمانی برای آحاد جامعه ایران را در بر نداشته مراجعه نمایند، و سعی نکنند با ارائه آلترناتیوها و طرحهای مختلف خود را ناجی طبقه کارگر ایران معرفی نمایند.

استراتژی که دوره هشت ساله سازندگی، به نام توسعه اقتصادی در دستور کار خود قرار داد مناسبات ایجاد شده در این رابطه کاملا به زیان طبقات فرودست جامعه و به نفع بورژوازی رقم خورد. این استراتژی در خدمت انباشت بیشتر سرمایه در دوره پس از جنگ بود؛ یعنی وظیفه ایی که عاملان بورژوازی برای رشد و توسعه اقتصادی کشور تعریف کرده بودند بیشترین منفعت را در این راستا عاید خود نمودند.

یکی از مهمترین شگردهایی که در این برنامه‌ها برای گسترش انباشت سرمایه در دستور کار دولت‌های سازندگی و اصلاحات قرار گرفت عبارت بود از بازبینی در نیروی کار به نفع صاحبان سرمایه های خصوصی و دولتی که بتواند بیشترین سود را عاید آنها بنماید. محقق شدن چنین اهدافی تنها به یمن ارزان‌سازی تدریجی نیروی کار امکانپذیر بود و ارزان سازی نیروی کار به نوبه خود از مجرای موقتی‌سازی نیروی کار به وقوع پیوست.

تاریخ موقتی‌سازی نیروی کار در سالیان پس از جنگ در بخش‌های گوناگون اقتصادی با مراحل متنوع و بمراتب مختلفی انجام گرفت، اما به نظر می‌رسد می‌توان چند مرحله مشترک را، صرف‌نظر از زمان‌بندی‌های گوناگون، در همه صنایع بزرگ و کلیدی شناسایی نمود.

ابتدا لازمه اجرایی تحقق موقتی‌سازی نیروی کار عبارت بود از بازنشسته سازی‌های زودهنگام اختیاری و بازخرید سازی‌های اجباری کارکنان بخش‌های گوناگون دولتی که تا پیش از این به واسطه رابطه استخدامیشان با دولت از امنیت شغلی برخوردار بودند. چه بازنشستگی زودهنگام و چه بازخرید اجباری، هر دو، با هدف تقلیل در نیروی کار ثابت و دائمی بود؛ بدین منوال بار تعدیل نیروی انسانی دولتی را به تمامی بر دوش اقشار پایین و توده های فرودست قرار می‌داد. مثلاً تعداد کارگران دارای قرارداد استخدام رسمی در بعضی صنایع بزرگ از تعداد بیشمار بالا به تعداد محدودی در سال ۱۳۸۳ کاهش یافت.

موقتی‌سازی نیروی کار را بخش وسیعی از خصوصی‌سازی‌ها فراهم کردند. در برخی بخش‌های اقتصادی اصلاً مانعی قانونی برای خصوصی‌سازی وجود نداشت. خصوصی سازیها کل بدنه دولت را دربرگرفت. نهادینه نمودن موقت سازی نیروی کار و تأمین نیروی انسانی را، شرکت‌های پیمانکاری فراهم کردند. هیچگونه آمار رسمی درباره تعداد این نوع از شرکت‌ها در اقتصاد ایران وجود ندارد، بخشی از تازه واردان به بازار کار، بخش عمده‌ای از نیروی کاری که به استخدام شرکت‌های پیمانکاری تأمین نیروی انسانی درمی‌آمدند همان نیروهایی بودند که مشمول بازنشستگی زودهنگام و بازخریدهای اجباری قرار گرفته بودند. شرکت‌های پیمانکاری تأمین نیروی انسانی در حقیقت دلالان در روابط کار هستند. بخش عمده‌ای از صاحبان این شرکت‌ها از مسئولان ارشد وزرات کار میباشند که به نمایندگی از کارفرماهای دولتی یا خصوصی اصلی به تدارک بهترین نوع قرارداد کاری به نفع کارفرمایان و به زیان کارگران مبادرت می ورزند. وجه مشخصه نوع استخدام نیروی کار توسط شرکت‌های پیمانکاری تأمین نیروی انسانی عبارت بوده است از موقتی‌بودن قرارداد استخدامی که کارگران را از امنیت شغلی بی‌بهره می‌سازد .قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی نه فقط به انعقاد قراردادهای موقت رسمیت می‌دهد بلکه زمینه‌های اخراج کارگران در قرارداد موقت را از جنبه حقوقی بسیار سهل می‌کند. این گونه بود که اصطلاحاتی چون کارگر قراردادی، کارگر قرارداد سفیدامضا، کارگر روزمزد، کارگر بی‌قرارداد، کارگر ساعتی، کارگر پیمانی شکل گرفت و باعث شد ثروتهای نجومی برای سرمایه آفریده شود.

وقتی از ارزان‌سازی نیروی کار طی سالیان پس از جنگ صحبت به میان می آید ارزان‌سازی نیروی کار در واقع پروژه‌ای بود که در دولت سازندگی به اجرا در آمد و در دولت اصلاحات با بیرحمانه ترین شکل ادامه یافت و در دولت‌های نهم و دهم به نفع همه فراکسیون‌های بورژوازی و علی‌الخصوص بورژوازی نظامی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. درعین‌حال، دولت اصلاحات که با شعار تقویت جامعه مدنی به صحنه آمد مثل همه دولت‌های پس از انقلاب کوشید مانعی باشد در برابر تشکل‌یابی کارگرانی که می‌خواستند در مقابل این روندهای بشدت استثمار گرانه و ضد کارگری مقاومت کنند. اعتراض و مبارزه بر علیه اینهمه نابرابری را باید نیروی توده های کارگر با نیروی متحدشان به پیش میبردند که تشکل‌های کارگری بهترین ابزار اعتراضی کارگران به وضع موجودشان و دفاع از منافع طبقاتیشان میباشد.

در ایران پس از انقلاب دولت اصلاحات یکی از دولتهای ضد تشکل بود که سندیکالیست‌های اصلاح‌طلب را به علل حقوقی از حق تشکل‌یابی بی‌بهره ساخت و اندک مماشاتی نیز که بکار میبرد ابزاری برای جلب موافقت سازمان جهانی کار بود که رضایتش از نحوه استقرار تشکل‌های مستقل کارگری اصلاً یکی از پیش‌شرطهای پیوستن به سازمان تجارت جهانی است. جلو فعالیت سیاسی تمام جریاناتی که مخالفش بودند گرفت. دولت اصلاحات به علت تبعیت از برنامه های نئولیبرالی جامعه مدنی را تا سطح اتاق‌های بازرگانی و نشریات دوم خردادی تقلیل داده بود و آگاهانه مانع ایجاد سندیکاها و شوراهای مستقل کارگری شد که باید بخشی از جامعه مدنی به حساب می‌آمدند .

در واقع استراتژی اقتصادی خاصی در دوره پس از جنگ در دولت‌های به اصطلاح سازندگی و اصلاحات در دستور کار قرار گرفت. اجرای این استراتژی به شکل‌گیری و ایفای نقش دو طبقه اجتماعی نیاز داشت. یک طبقه کارگر که منبع تأمین نیروی کار ارزان باشد و یک طبقه بورژوازی که عامل اصلی انباشت هر چه بیشتر سرمایه شود. زمانیکه امنیت شغلی از بخش عظیمی از صاحبان نیروی کار باز پس گرفته شد، راه برای ارزان‌سازی نیروی کار در عمل باز شد. این مروری است بر اعمال ننگین اصلاح طلبان و لیبرالها در دوره ای که در راس حکومت بودند. و اکنون که در حاشیه قرار گرفته اند می خواهند از نیروی اصلی حمایت بگیرند که آنهم نیروی کارگران است و کارگران تنها طبقه ایی هستند که قادر اند بهر شکل ممکن تغییر و تحولاتی در جامعه

ایجاد نمایند.

زمانی که جنبش توده ای مردمی به راه افتاد و میلیونها انسان به جان آمده از استبداد هار جمهوری اسلامی به خیابانها ریختند هر چند طبقه کارگر به عنوان یک طبقه ظاهر نشد اما بسیاری از آن جمعیت میلیونی را توده های کارگر و زحمتکشی شامل میشد که با شعارها ی رادیکال در پی باز نمودن فضای سیاسی بودند که بتوانند با بر قرار کردن درجه ای از دمکراسی توده های فرودست را بسیج و سازمان دهند و قطعا طبقه کارگر در فضای باز شده امکان بیشتر و سریعتری برای ایجاد تشکلهایش پیدا می نماید. در آن شرایط سر دمداران اصلاح طلب و لیبرال از هراس بخطر افتادن موجودیت جمهوری اسلامی بر حرکت انقلابی توده ها ترمز زدند و با این عمل جناح کوتادچیان را تقویت نمودند که نه تنها توده های مردم را بلکه جنبش کارگری را با تمام قوا ونیرویش سرکوب نماید و رهبران صادق و خوشنام جنبش را فقط بجرم ایجاد تشکل یابی به بند بکشند. این آقایان مدعی ایجاد تشکلهای مستقل کارگری دستشان به خون و اینهمه جنایاتی که جمهوری اسلامی به توده های مردم و طبقه کارگر روا داشته است آغشته است به این دلیل که خود بخشی از قدرت حاکمه میباشند. اگرچه به حاشیه رانده شده اند اما همیشه در اجرای سیاستهای بورژوازی ایران نقش ایفاء نموده اند. این شعار و سیاستهای مزورانه مدعی شدن ایجاد تشکلهای مستقل کارگری برای کارگران از کجا ناشی میشود و پشت آن چه نهفته است قابل بحث است.

اصلاح طلبان بدرستی می دانند که حمایت و توهم مردم نسبت به آنها کم رنگ شده است و با گذشت زمان نیز رویکردها و ماهیت سازشکارانه آنها، فاصله بیشتری با توده های مردم ایجاد کرده است. بنابراین، در پی آلترناتیوی بر آمده اند که بتوانند در آینده نه چندان دور با بکارگیری آن آخرین شانس خود را امتحان نمایند.

جامعه ایران بر اثر بحرانهای شدید اقتصادی و سیاسی و گرانی سرسام آوری که سطح معیشت آحاد جامعه بویژه توده های کارگر و زحمتکش را با خطر جدی مواجه ساخته، آبستن حوادث است. شاخک های اصلاح طلبان در مقابل جنبش کارگری و امکان بالقوه آن برای به میدان آمدن حساس شده و بر این مبنا تلاش می کنند تا با جنبش کارگری وارد معامله شوند و آنرا به دامان خود بکشانند آنها به هیچ وجه صف مستقلی برای کارگران نمی خواهند. و با توسل به نیروی این طبقه که تنها نیروی آزاد کننده جامعه و پیام آور نان ، آزادی و دمکراسی است می خواهند به قدرت برسند. اما اصلاح طلبان رسوا و ورشکسته باید این حقیقت را درک کرده باشند، که امروز حتی ایجاد تشکل های مستقل کارگری نیز با این مبارزه گره خورده و در راه ایجاد آن (که همیشه مسئله اصلی کارگران بوده و هست و در این دوران نیز برجسته تر شده) ناچارند با استبداد دست و پنجه نرم کنند. با توجه به مناسبات سرمایه داری در ایران؛ طبقه ی بورژوازی ایران با هر جناحی از لیبرالها و اصلاح طلبان گرفته تا جناح کودتاچیان تعریف شود طبقه یی تماماً ارتجاعی و ضد انقلابی است. اینکه کدام جناح اکنون در قدرت است و یا کدامیک قبلن بوده اند، تغییری در صورت مسئله ایجاد نمی کند. در هر شکل ممکن طبقه کارگر برای تحقق تشکلهای توده ای و یا تعرض به کل نظام سرمایه داری ایران بطور قطع با آنها درگیر مبارزه ایی آشتی ناپذیر است. اصلاح طلبان به عنوان یک بخش از این بورژوازی در این جدال طبقاتی بطور قطع در رده دشمنان طبقاتی طبقه کارگر خواهند بود نه حامیانی که امروز سنگ تشکلهای مستقل را برای آنها به سینه میزنند.

سازماندهی و ایجاد تشکلهای کارگری، در گرو چه راهکارهایی است!

سحر صبا

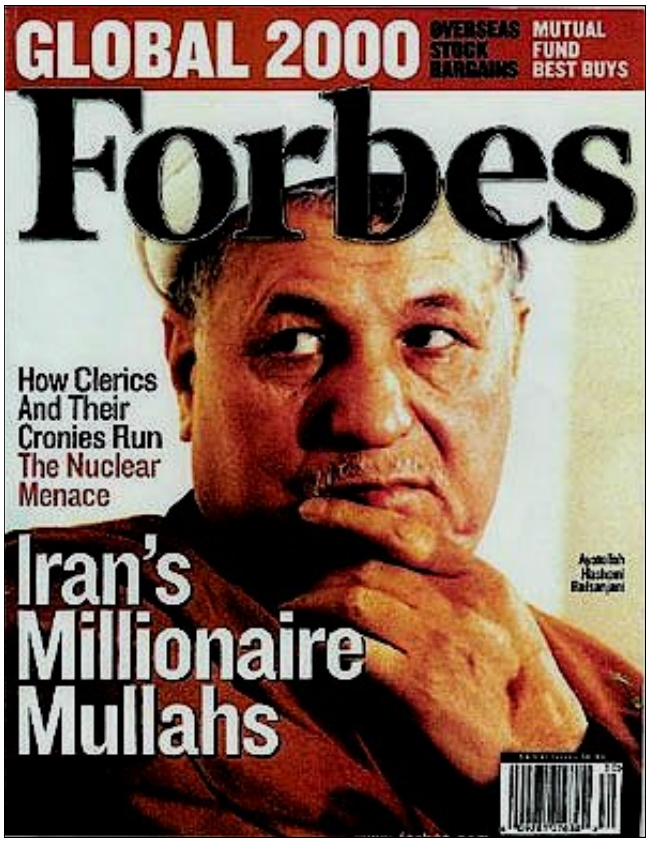

با یک جمعبندی و مروری کوتاه به اوضاع جنبش کارگری بویژه از دوره دولتهای رفسنجانی و خاتمی تحت عنوان سازندگی و اصلاحات تا کنون شاید بتوان تا حدودی به ضعفهای آن در رابطه با میزان سازمانیابی کارگران و نقشی که تشکلهای توده ای موجود در انجام این امر داشته اند پرداخت. از مهمترین مؤلفه‌هایی که اساس برنامه های هر دو دولت رفسنجانی و خاتمی را شامل میشد این بود که یکی با برنامه سازندگی و تعدیل نیرو و دیگری با برنامه اصلاحات به میدان آمدند، در واقع یک سیاست مشترک با دو برنامه متفاوت که هر دو در خدمت انباشت بیشتر سرمایه بود.عملی شدن این انباشت در سطحی که سرمایه انتظار آن را داشت، بدون در نظر گرفتن نفع صاحبان سرمایه های خصوصی و دولتی و ارزان نمودن نیروی کار کارگر امکانپذیر نبود.عملی شدن برنامه های ضد کارگری و ارتجاعی این دو دولت مستلزم یک پروسه تدریجی و استراتژیکی بود، و متحقق شدن این پروسه بدون خانه خرابی و حمله به سطح معیشت کارگران نمی توانست به سرانجام برسد.

قراردادهای موقت نیروی کار از سالهای پس از جنگ در بخشهای مختلف صنایع و مراکز اقتصادی شروع شد وبیشترین بخشها را در صنایع بزرگ و کلیدی مثل نفت و گاز و آب و برق و مخابرات و خودرو سازی را در بر گرفت. در دوران رفسنجانی طرح تعدیل نیرو سبب شد بسیاری از کارگران بویژه در صنایع کلیدی از رده استخدامهای رسمی خارج شده و ضمن تقلیل یافتن به شکل کارگرهای قراردادی بدون هیچ مزایا و امنیت شغلی به کار گمارده شوند. به عنوان مثال : تعداد کارگران دارای قرارداد استخدام رسمی در صنعت نفت از حدود پنجاه هزار نفر به بالا پس از جنگ به حدود پنج هزار نفر کاهش یافت.

قراردادهای موقت کار، زمینه را برای ظهور شرکتهای پیمانکاری در سطح وسیعی فراهم نمود. این شرکتها نیروهای کار تازه وارد را به بازار کار، استخدام می نمود در واقع بسیاری از این نیروها کارگرانی بودند که کار دائمی خود را از دست داده بودند یا مشمول بازنشستگی و باز خرید اجباری و زودرس شده بودند. شرکتهای پیمانی در واقع واسطه گران بین دولت و سرمایه داران و بازار کار بودند. صاحبان این شرکتها در ارتباط تنگاتنگ با مسئولان بالای وزرات کار و امور اجتماعی و یا خود بخشی از دست اندر کاران دولتی بودند. آنها با تدارک بهترین نوع قراردادهای کاری به نفع کارفرماهای خصوصی و دولتی، کارگران را در بدترین شرایط به استثمار در آوردند. و توانستند با برقراری قراردادهای موقت استخدام رسمی کارگران را منتفی نموده، و کارگران را ضمن استثمار بیشتربا نا امنی شغلی روبرو سازند.

قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی بر مبنای این تغییر و تحولات نیروی کار و خصوصی سازیها تغییر کرده به انعقاد قراردادهای موقت رسمیت می‌دهد تا زمینه‌های اخراج کارگران در آن را ساده کرده باشد. به این صورت بود که اصطلاحاتی چون کارگر قراردادی، کارگر قرارداد سفیدامضاء، کارگر روزمزد، وغیره شکل گرفت و دست و بال صاحبان سرمایه را باز گذاشت به هر شکل ممکن که اراده کنند کارگران را استثمار نمایند. این نوع از کار بالاترین امکان انباشت سرمایه را برای بورژوازی دولتی و خصوصی ایجاد نمود و بدترین شرایط کار و معیشتی را برای کارگران هموار کرد. اوضاع کارگران در سالیان پس از جنگ و ازجمله در دوره اصلاحات به واسطه همین قراردادهای موقت و ارزان‌سازی نیروی کار وخیم تر شد.

طرح ارتجاعی و بشدت استثمارگرانه ارزان سازی نیروی کار در واقع پروژه‌ای بود که در دولت سازندگی رفسنجانی مهر خودش را بر جامعه و نیروی کار طبقه کارگر کوبید و در دولت اصلاحات به بدترین شکل ممکن ادامه یافت و در دولت‌های نهم و دهم و به نفع کل بورژوازی ایران از طرف دولت نظامی احمدی نژاد مورد بهره برداری قرار گرفت. درعین‌حال، دولت اصلاحات که با شعار اصلاحات و تقویت جامعه مدنی به میدان آمد مثل همه دولت‌های سرمایه پس از انقلاب کوشید موانعی جدی در برابر تشکل‌یابی مستقل کارگری ایجاد نماید. اما کارگران برای اعتراض به وضع موجودشان چاره ای جز متشکل شدن نداشتند. دوره اصلاحات برای آنهایی که منفعت خود را در اصلاح طلبان و حکومتشان جستجو میکردند درهای نعمت و انباشت سرمایه به فزونی باز شد اما برای طبقه کارگر و توده های زحمتکش یکی از نکبت بارترین دورانی بود که تا به امروز تاوان آن را با بیکاری روز افزون، فقر

و فلاکت، بی خانمانی، سرکوب و شکنجه و زندان پس میدهند. اما هم برای بورژوازی اصلاح طلب سرمایه های کلانی را آفرید و هم به شکل تجمع ثروتهایی با ارقام نجومی از طریق جناح احمدی نژاد و خامنه ای با تقویت ارگانهای سرکوبگر نظامی به ابزاری برای سرکوب توده های ستمدیده بدل شده است.

در برابر تمام فجایعی که دوره اصلاحات و سازندگی خاتمی و رفسنجانی در امر سود آوری بیشتر به کارگران تحمیل نمودند ، کارگران چاره ای جز مبارزه متشکل برعلیه این استثمار وحشیانه و بیحقویها را نداشتند. در این رابطه بود که ایجاد تشکلهای توده ای ضرورت یافت. حضور تشکل های موجود در جنبش کارگری، پیش از هر چیز حاصل مبارزه طبقاتی کارگران در برابر بی حقوقی نظام سرمایه داری است. به عبارتی، در سال های اخیر به دلایل مختلف اجتماعی و اقتصادی، شرایط و وضعیت کارگران به عنوان یک طبقه، دستخوش تغییر و تحول گردیده است. بنابراین، از یک سو کارگران در پروژه های کوچک و بزرگ صنعتی، با دستمزد ناچیز استثمار شده و از سوی دیگر، کارگران شاغل در مراکز مختلف تولیدی با قراردادهای موقت، اخراج و عدم پرداخت دستمزدها مواجه بوده اند. کارگران چاره ای جز مبارزه بر علیه وضع موجودشان ندارند و بهمین دلیل آنها به شیوه ها و اشکال مختلف در برابر این بی حقوقی، ایستاده گی کرده ا ند. تشکلهای کارگری برای طبقه کارگر ایران امری عاجل و ضروری برای تحقق مطالبات اقتصادی و کسب آزادیهای اجتماعی و سیاسی اشان میباشد.

ضرورت ایجاد تشکل توده ای بطور روتین در دوره های گذشته هم در دستور کار طبقه کارگر ایران بوده اما در طول یک دهه گذشته به یک امر واقعی و ضروری جنبش کارگری تبدیل شد، آنچه در رابطه با تشکل یابی کارگری صرف نظر از اشکال آن مد نظر بود و گرایشات موجود باید حول و حوش آن شکل بگیرد نحوه و میزان استقلال طبقاتی کارگران دراین تشکلها است. که بتوانند ظرف بیان منافع اقتصادی- سیاسی طبقه کارگر باشند. توده ای شدن تشکلها، سراسری شدن مبارزات، اعلام روشن خواستها و چگونگی پیشبرد مبارزات بنا به شرایط موجود درجامعه می تواند تابعی از آن باشد.

طبقه کارگر ایران و رهبران عملی آن در ایجاد این تشکلها با حفظ استقلال طبقاتیشان تا کنون بهای سنگینی برای آن پرداخته اند. اگر چه به دلیل ممنوعیت حق ایجاد تشکل مستقل و فشارهای پلیسی گسترده در این رابطه، مبارزه و تلاش کارگران به نتایج دل خواه و مطلوب خود نرسیده است؛ اما ایجاد چند تشکل کارگری را باید به عنوان دستاورد بخشی از مبارزه طبقه کارگر برای رسیدن به مطالبات خود برسمیت شناخت. این تشکلها علی رغم تمام موانع و محدودیت های فراوان، در سال های اخیر توانسته اند بدرجه ای در امر آگاه گری کارگران نقش داشته باشند.

طبقه کارگر با وجود پراکندگی و عدم انسجام و جدال هر روزه ایی که برای بقاء اش با سرمایه دارد، امر تشکیل تشکلهایش را در دستور کار خود دارد و در برابر تمام سرکوبها و بیحقوقیهایی که با آن مواجه بوده است جسارتی بمراتب بیشتر، قاطعتر و عزمی راسخ تر از خود نشان داده است. اعتراضات کارگری، میزان اعتصابات در سطوح مختلف کارخانجات بزرگ و کوچک به میزان قابل توجهی در جریان بوده و هست. برای کارگرانی که بطور روزمره بیکاری و فقر را تجربه می کنند براستی ساده نیست که با بیکار شدنشان و یا حقوقهای معوقه چندین ماهه بهمراه خانواده اهایشان بتوانند آن شرایط سخت فلاکت بار را تحمل نمایند و در طول این مدت تنها به نیروی مبارزاتی خود تکیه نمایند. کارگران ایران تا کنون بارها و بارها این نابرابریها را متحمل شده اند اما حاضر نبوده اند در مقابل سرمایه و کارفرماها تسلیم شوند. برای اینکه بتوانیم به یک تحلیل نسبی در رابطه با تشکلهای توده ای تا به امروز دست یابیم، لازم است مروری کوتاه به این تشکلها از بدو برپایی اشان داشته باشیم. تلاش فعالین جنبش کارگری برای پاسخ به امر ضروری تشکل یابی کارگران خود را درهئیت دو کمیته، یکی کمیته پی گیری در راه ایجاد تشکلهای کارگری و دیگری کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری ظاهر کرد که با فاصله کمی از هم حدود چند سال پیش تشکیل شدند

برای طبقه کارگر ایران و کسانی که در جریان شکل گیری سندیکای شرکت واحد بودند. به این واقف هستند که راننده گان و کارگران شرکت واحد هیچ امید و اعتمادی به نماینده گان شوراهای اسلامی کار نداشتند ایجاد سندیکا آلترناتیوی بود در تقابل با شورای اسلامی. حدود 20 سال از تأسیس شوراهای اسلامی کار در شرکت واحد می گذشت و این شوراها نه تنها هیچ دست آوردی نداشتند بلکه دست آوردهای قدیمی سندیکای شرکت را هم از دست کارگران گرفتند. در واقع این تشکل‌های وابسته به هیچ عنوان به راننده گان پاسخگو نبودند و تمام و کمال گوش به فرمان کارفرما و حراست شرکت بودند. اتحاد میان خانه‌ی کارگر، شوراهای اسلامی و ادارات و وزارت کار باعث شده بود که شکایت کارگران در ادارات کار به ضرر کارگران تمام شود و اغلب کارگران از شکایت‌شان صرف‌نظر می‌کردند. این چنین بود که مطالبات راننده گان روی هم انباشته و انباشته میشد؛ مطالباتی از قبیل اضافه شدن دستمزد، مزایای مناسب، مسکن، دریافت بن کارگری به مقدار کافی، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، احداث سرویس‌های بهداشتی درانتهای خطوط، احداث مکان‌های بهداشتی، رفاهی و ورزشی، دریافت لباس کار، دریافت شیر برای کاهش ضرر آلودگی هوا و غیره.....

اواخر سال 1383 بود "هیئت مؤسس سندیکاهای کارگری" و با استناد بر مقاوله نامه‌های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین‌المللی‌کار که آزادی تشکل‌های کارگری و پیمان‌های دسته‌جمعی را برای کشورهای عضو این سازمان الزامی می‌دانست تصمیم گرفتند که با آگاه سازی و عضوگیری از راننده گان و کارگران، اقدام به بازگشایی سندیکای کارگران شرکت واحد کنند. آنها فعالین کارگری زیادی را آموزش دادند و راننده گان را از مبارزه‌هایی که فعالان سندیکایی و فعالان کارگری در گذشته انجام داده بودند، آگاه می‌کردند. آن‌ها همچنین آموزش دادن حقوق اولیه‌ی انسانی، بخش‌هایی از قانون اساسی، روابط کار، قانون کار و حق و حقوق سندیکایی را جز

برنامه روتین خود قرار دادند. رهبران عملی و فعالین کارگری تلاش‌های زیادی در جهت آشنایی راننده گان شرکت واحد با حقوق‌شان انجام دادند. البته کارفرما نیز بیکار ننشسته بود و با کمك حراست و عوامل شوراهای اسلامی، کارگران و فعالین را زیر نظر داشت و به هر شکل کارگران را تهدید می‌کرد تا شاید بتواند سندیکای‌ی را که می‌رفت بازگشایی شود، در نطفه خفه کند. عوامل امنیتی به صورت نامحسوس در تمامی جلسه‌های هفته گی حضور داشتند.

از سال 84 کار سرعت بیش تری گرفت و حرکت به سوی برگزاری مجمع عمومی پیش رفت. کار به جایی رسید که بخشی از راننده گان شرکت واحد می‌خواستند هر چه سریعتر مجمع عمومی برگزار شود و سندیکا شکل بگیرد. سپس از طریق روزنامه و همچنین ارتباطات گسترده‌ای که با بخش‌هایی از راننده گان وجود داشت، بار دیگر مجمع عمومی اعلام شد و برای تاریخ 19/3/84 از راننده گان جهت حضور در مجمع و انتخابات، دعوت به‌عمل آورده شد. هیأت مؤسس از طریق اعضای خودش که در کلیه‌ی مناطق حضور داشتند از راننده گان و کارکنان درخواست کرد که برای ثبت نام و کاندیداتوری در سندیکا، هر روزه با در دست داشتن کارت شناسایی، فیش حقوقی و مدارک مورد نیاز، خود را به مسئول ثبت نام معرفی و مدارک را تحویل دهند. استقبال خوبی شد و در نهایت ثبت نام انجام شد. برگزارکنندگان نیز در نهایت تصمیم به اتمام انتخابات گرفتند و در ادامه با حضور نمایندگان وزارت کار و شورای تأمین استان، شمارش آرا آغاز شد. پس از اتمام شمارش آرا، اسامی نمایندگان اعلام و 19 نفر به عنوان هیئت مدیره و 2 نفر به عنوان بازرس انتخاب شدند و در همان روز ، اولین جلسه‌ی هیأت مدیره برگزار شد.

با اتکاء به تجربه مبارزات کارگری در ایران و خصوصا با اعلام تشکل سندیکایی و سپس اعتصابی که کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه برای رسمیت بخشیدن به آن انجام دادند، که با سرکوب و هجوم به منزل کارگران و دستگیری آنها توسط رژیم همراه شد، به طور واقعی صحت و سقم این که امر ایجاد تشکل کارگری بوسیله کارگران متحقق میشود به انجام رسید و بر این باور هم صحه گذاشت که جدا از اینکه کارگران بدنبال کدام تشکل هستند، ایجاد آن را امر خویش میدانند. بدنبال آن هم سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه شکل گرفت.

مبارزات علنی که قطعا یك عرصه از مبارزات جنبش کارگری است و نیز با درک و شناختی که فعالین عملی کارگر در این زمینه از نوع کار و فعالیت دارند و این عرصه را عرصه مبارزه جمعی می پندارند دراکثر اوقات با درجه ایی از فشار و برخوردهای پلیسی برای اختلال در این عرصه روبرو بوده اند. در این شکی نیست که سرکوب پلیسی در سراسر حیات ننگین رژیم اسلامی بیوقفه تا کنون ادامه داشته و در این میان هم بیشترین قربانیان از کارگران و فعالین کارگری را در بر گرفته است. کارگران فعال فقط به جرم اینکه می خواهند متشکل شوند و از حق و حقوق اولیه اشان دفاع نمایند مورد شدیدترین ضرب و شتم و بی حرمتهای سرکوبگران جمهوری اسلامی قرار می گیرند. به عنوان نمونه می توان از فعالین کمیته هماهنگی نام برد فقط به جرم بر پایی مجمع عمومی سالانه اشان مورد شدید ترین حملات و اذیت و آزار قرار گرفتند و سه نفر آنها جدیداً حکم گرفته اند. سرسختی و جسارت تسخیر ناپذیر کارگران بارها امتحان خود را در مقابل تهاجمات بیرحمانه و وحشیانه جمهوری اسلامی پس داده است. کارگران و رهبران عملی جنبش کارگری تا کنون به مبارزه و مقاومت در مقابل بورژوازی تا دندان مسلح ادامه داده اند، قطعا کارگران فقط زمانی انتظار میرود در مقابل زور و شکنجه و زندان تسلیم میشوند که هر گونه مبارزه و مقاومتشان بی‌هدف و بی‌معنی شود. کارگران درست در این استقامت تدریجی، در این استواری پایدار، که روزانه دهها بار در بوته آزمایش قرار میگیرد، درک درست خود را در دفاع از منافع طبقاتیشان به نمایش می گذارند. بطور مسلم کسانی که چنین مشقتها و استقامتی را تحمل میکنند تا بورژوازی را به تسلیم وادارند، از چنین پتانسیل و توانایی برخوردارخواهند بود که قدرت کل بورژوازی را با سازمان دادن کل طبقه درهم بشکنند.

اما بطور قطع این مبارزه سخت و پیگیر که تا کنون طبقه کارگر ایران بهای گزافی برای آن پرداخته نمی تواند با این درجه از متشکل شدن به مبارزه خود در مقابل بورژوازی که برای درهم شکستن کارگران از تمام امکانات و ابزارهای سرکوب و تشکلهای رنگارنگش استفاده می نماید بتواند تاب توان بیاورد. بنا به نیازهای جنبش کارگری امروز سوسیالیستها و فعالین سوسیالیست کارگری بیش از هر زمان دیگر به این نیازمندند که یکسری وظائف را برای خود تعریف نموده و آن را در دستور کار خود قرار دهند. شکی در این نیست که استبداد و سرکوبهای سیستماتیک بورژوازی ایران جلو بیشترین تحرکات کارگری را گرفته، اما این می تواند تنها یک دلیل باشد، کما اینکه در هر دوره ای جامعه ایران تحت سلطه مستبد ترین حکومتها بوده و سرکوب، بخصوص سرکوب فعالین کارگری و سیاسی به بیرحمانه ترین شکل در دستور کار رژیمهای مستبد

قرار داشته است. باید این را هم در نظر داشت، در دل این اختناق و استبداد بود که سندیکای شرکت واحد و هفت تپه شکل گرفت، و با حضور اجتماعی مبارزاتی به عنوان تشکلهای مستقل ظاهر شدند. آنچه امروز جنبش کارگری بدان نیاز دارد این است که سوسیالیستها و فعالین سوسیالیست کارگری از چه راهکارها در سازماندهی طبقه کارگر استفاده نمایند که بتوانند به موانعی که پیش رو دارند فائق آیند.

منظور از موانع و معضلاتی است که تا کنون با تمام تلاشها و مبارزه در سطوح مختلف اما به عنوان یک ضعف اساسی در جنبش کارگری به چشم می آید، و از نظر استراتژیکی وظائف یک دو سه برایش تعریف نشده است. بنظر می آید یکی از دلائل اصلیش این است، که حلقه ارتباطی ما بین سوسیالیستها و فعالین سوسیالیست کارگری با درون طبقه و کارگران در امر تشکل یابی ضعیف است. در این شکی نیست، رفع این ضعف و امکان پیشروی راهکارهای خاص خودش را می طلبد، که نیاز به تعریف مجدد از اشکال مبارزاتی از گذشته تا کنون را دارد. البته یک درک قوی از جانب فعالین سوسیالیست در جنبش موجود است، از آنجاییکه ایران آبستن حوادث است و امکان هرگونه فروپاشی موجود است، منتظر هستند زمانیکه این تغییر و تحول در جامعه صورت گرفت، بر بستر این تغییر و تحول بتوان به امر سازماندهی کارگران پرداخت. امکان بروز این وقایع فکر نمی کنم بر کسی پوشیده باشد و یا کسی منکرآن باشد. اما با این درک نگاه کردن به قضیه و آن را تنها آلترناتیو موجود پنداشتن بطور قطع تمام سوسیالیستها و فعالین سوسیالیست کارگری را از وظائفی که بعهده دارند بی وظیفه می نماید. کار در میان توده های کارگر و تلاش برای موانع یابی موجود در امر تشکل یابی جای خود را به این خواهد داد که جنبش بدست حوادث رها شده تا در فردایی نامعلوم این وظائف انجام گیرد. سوسیالیستها و کمونیستها با درس گرفتن از سنتهای قوی بلشویکی همیشه در هر شرایطی که زمینه برای انقلاب مهیا بوده یا نبوده امر سازماندهی در اولویت و دستور کارشان بوده است، با نگاهی به انقلاب اکتبر و تجربیات آن دوره میبینیم حتی بعد از انقلاب برای یک دوره طولانی هنوز سازماندهی کارگران در ابعاد مختلف ادامه داشته است. نه تنها امروز اوضاع ایران و جهان با آن دوره متفاوت است بلکه از پیچیدگیهایی بیشتری هم برخوردار است که اگرما سوسیالیستها با درایت و کارایی نتوانیم بر این دوره فائق آئیم بطور قطع امکان موفقیت و پیشروی وجود نخواهد داشت. با تغییر و تحولاتی که در جهان و بویژه در کشورهای عربی موجود است شاهد هستیم که امپریالیستها جلوتر از اینکه حرکت از پایین شکل بگیرد آنها بدیل آماده برای کنترل و مهار کردن حرکت از بالا را دارند. تغییر و تحولاتی که در تونس و مصر بوقوع پیوست و به بر کناری مبارک و بن علی خاتمه یافت، طبقه کارگر این دو کشور کاملا در آن نقش داشتند اما بعد از آن به دلیل مشتکل نبودن کارگران در یک سطح سراسری بورژوازی از توهمات توده های مردم استفاده نموده و بدیل خود را جایگزین نمود. در لیبی وضعیت متفاوت تر بود امپریالیستها با تجاربی که از دو کشور قبلی داشتند خیلی سریع از بالا حرکتها را مهار نموده و حاکمیت خود را بر این کشور اعمال نمودند. و علت تمام این وقایع را باید در عدم متشکل بودن طبقه کارگر این کشورها جستجو نمود. قطعا با این اوضاع و احوال کنونی ایران نمی تواند مستثنی از این وضعیت باشد. زمانی می توان امیدوار بود و بتوان به جنگ این توطئه ها و خطراتی که طبقه کارگر و جامعه ایران را تهدید می نماید رفت، که طبقه کارگر ایران بدرجه ای متشکل باشد. این تشکل یابی متضمن این خواهد بود که اگر تغییر و تحولی صورت بگیرد و فضای سیاسی باز شود طبقه کارگر بتواند تشکلهای سراسری خود را سازمان دهد و بعنوان یک طبقه در مقابل نقشه های شوم امپریالیستی قد علم نماید. در غیر اینصورت امکان هر گونه پیروزی و پیشروی با دشواری روبرو خواهد بود. البته یک تفکر دیگری هم در جنبش موجود است که بعضی از فعالین کارگری عدم آگاهی کارگران را ضعف اساسی و مانع تشکل یابی می دانند. این جا این سوال مطرح است تا زمانیکه یک انسجام نظری برای امر تشکل یابی و شناخت موانعش از جانب سوسیالیستها انجام نگرفته است چگونه می توان این ادعا را داشت که کارگران خود بخود آگاهی را کسب نمایند. کسب آگاهی و میزان رشد آن در گرو متشکل شدن کارگران است. هر چند در جامعه ایران و در عرصه مبارزات طبقاتی این واقعیتی انکار ناپذیر است هر روز دهها و صدها کارگر بطور پراکنده برای کسب خواسته های خود به اعتراض و اعتصاب مشغول هستند، این دقیقا نشانی از درجه ای از آگاهی را بهمراه دارد، اما زمانی این آگاهی می تواند به آن درجه از رشد و تکامل خود برسد که کارگران در هر حرکت اعتراضی و اعتصابی که ظاهر میشوند نه تنها از درجه ای سازماندهی برخوردار باشند بلکه بتوانند حمایت یک بخش زیادی از طبقه را به حرکت خود جلب نمایند. واقعیتش این است، که بدون تشکل یابی استراتژی موجود تعریف شده هم زیر سوال خواهد رفت. بنابراین، رمز پیشروی طبقه کارگر در هر زمینه ای مستلزم میزان متشکل شدن آن می باشد. و این در شرایط فعلی مستلزم این خواهد بود که سوسیالیستها و فعالین سوسیالیست کارگری دست در اندر کار بدرجه ای از وحدت نظری دست یافته، و در یک سطح هماهنگ شده تری بتوانند از اشکال مختلف مبارزاتی برای متشکل شدن کارگران از محلات کارگری گرفته تا هسته های کارگری در محلهای کار تا محافل کوچک و بزرگ کارگری، بهر طریقی که این اشکال بتواند بدرجه ای کارگران را برای یک امر مشترک دور هم جمع و متشکل نماید، تلاش نمایند.

از سوی دیگر این تشکلها به این دلیل ضرورت می یابد که، سرمایه داری درایران ضرورتا از مدتها پیش به سوی ادغام و انطباق با سیاست جهانی سیر میکند، در مقابل آن، طبقه کارگر با فقر و فلاکت و گرانی سر سام آور هر روزه دارد تاوان آن را پس میدهد، برای برون رفت از این وضعیت دشوار ناچار است تنها به مثابه یک جنبش اجتماعی ظاهر شود و برای این به تشکل توده ای و سراسری خود نیاز حیاتی دارد. تشکل ابزار پیش برد مطالبات و خواسته های اقتصادی، رفاهی، اجتماعی کارگران و تحمیل آن به کارفرماها و دولت سرمایه داری است، ضامن اجرایی جلوگیری از

قوانین ضد کارگری است و ارگانی است که میتواند آزادیها را در جامعه تحقق بخشد. این تشکلها به مثابه حضور اجتماعی طبقه کارگر میتواند اتحاد پایدار کارگران را تامین نماید. در تحقق این تشکل یابی و به میدان آمدن طبقه کارگر تحت عنوان یک جنبش فعالین کارگری ما بین سوسیالیستها هنوز سر نوع فعالیت در عرصه های مختلف ابهام وجود داشته و نتوانسته اند از سیاستها و تاکتیهای مختلف در امر سازماندهی طبقه کارگر استفاده نمایند. یکی از موانع دیگر می تواند این باشد که فعالین سوسیالیست کارگری نتوانند شرایط مبارزاتی را بموقع تشخیص داده و راهکارهای عملی مناسب را بکار گیرند، بجای اینکه سعی شود هر چه وسیعتر توده های کارگر را حول خواسته ها و مطالباتشان سازماندهی نمایند و به میدان آورده شوند گویا سعی بر این است که مبارزات فقط به تعداد معدوی خلاصه شده، و در فعل و انفعالات واقعی جنبش کارگری پرچمدار واقعی نه طبقه کارگر بلکه تعدادی از فعالینی باشند که بدون پشتوانه مادی که همان حرکتهای توده های کارگری را نمایندگی می کنند در مقابل هر سرکوبی تاوان پس دهند. این نوع از مبارزه تا زمانیکه از حمایت واقعی طبقه کارگر برخوردار نباشد نمی تواند در پیشبرد کار جنبش کارگری آنطوریکه برایش بهاء داده میشود قدمی رو بجلو باشد. برای پیشبرد کار و فعالیت سیاسی فعالین و سوسیالسیتهای جنبش کارگری لازم است که تنها به یک شرایط و عرصه فعالیت اکتفا نشود. شرایط بشدت پلیسی ایران و بحرانهایی که بورژوازی با آن روبرو است، بیش از هر زمان دیگر نیاز به هم نظری و دور اندیشی دارد که حول یک استراتژی معین و واحد متمرکز شود، و برای تحقق این استراتژِی سبک کارها، تاکتیها و آلترناتیوهای ویژه و هدفمند را بکار گرفته، و تا بدین وسیله بتوان در امر سازماندهی توده های کارگر موفق بوده و در مقابل سرکوبها و وحشیگیریهای رژیم تاب مقاومت آورد. امروزه صرف اینکه تعدادی از فعالین کارگری در عرصه علنی فعالیت می کنند نباید فقط به این اکتفا شود که هر وقت رژیم اراده کند به این فعالین دسترسی داشته و آنها را مورد ضرب و شتم و زندانی قرار دهد. البته این به علت نوع مبارزه علنی به میزانی اجتناب ناپذیر است اما طبقه کارگر با این شرایط بحرانی که دارد نمی تواند تنها روی یک عرصه از کار علنی سرمایه گذاری نماید. آنهم عرصه ایی که مشاهده نمودیم زمانیکه فعالین آن مورد بدترین اهانتها و تهدید و زندان قرار گرفتند نه تنها از حمایت سراسری کارگری در سطح جنبش کارگری ایران هم برخوردار نشدند، حتی مورد حمایت چند تشکل موجود در جنبش کارگری هم قرار نگرفتند. متاسفانه در حمایت از این فعالین حضور طبقه کارگر کاملا غایب بود. تا زمانیکه سوسیالیستهای جنبش کارگری به این ضعفهای خود فائق نیایند، امکان هر پیشروی به حداقل خواهد رسید. و رژیم سرکوبگر دست بالا را برای سرکوب بیشتر و به سیه روز کشاندن کارگران و زحمتکشان را خواهد داشت. امکان سازماندهی کارگران در بدترین شرایط پلیسی امکانپذیر است به این شرط که خود فعالین کارگری و سوسیالیست به یک انسجام نظری دست یافته و نیازهای جنبش کارگری را بشناسند. و بنا به ضرورتها اولویتهای خود را تعریف نمایند. امروزه اولویتهای تعریف شده در سازماندهی طبقه کارگر، تلفیق سبک کار علنی و مخفی، و هم نظری هر چه بیشتر در پیشبرد امر این سبک کار می باشد که با توجه به شرایط حاضر میتواند ایجاد تشکلهای محیط کار، محلات کارگری، پیوستن آنها به یکدیگر، در یک تشکل سراسری تر منطقه ای یا شهری و از به هم پیوستن آنها اعلام تشکل سراسری کارگران باشد.

یورو به کشورهای بلوکBRIC (شامل کشورهای برزیل ، روسیه ، هندوستان و چین) سرایت می کند.

توماس کونیکز (روزنامه آلمانی یونگه ولت شماره 152 - جولای 2012)
ترجمه :بهروزدهقانی

بحران مالی جاری در قاره اروپا مسری است. در این فاصله این بحران کشورهای درحال توسعه را که بمثابه نوید بخش امید اقتصادی تلقی می گردند را نیزمورد هجوم خود قرارداده است.

توضیح مترجم:

ازآنجایی که بحران جهانی سرمایه داری وتأثیرات آن برروند اقتصادی کشورهای دیگر و تحلیل وارزیابی دقیق این تلا طمات و تنش ها در حوزه اقتصادی می تواند در ارا ئه تحلیل سیاسی دقیق تر و شفاف تر از وضعیت اجتماعی کشورهای مختلف و برای تبین حرکت پدیده ها نوعی راهگشا و رهنمود بخش باشد، ترجمه این مقاله را ضروری تشخیص دادم. باشد که این مطلب ما را در این راستا یاری رساند.

اروپا بقیه جهان را نیزبا خود به زیرفرو میبرد. بحران تداوم یابنده قاره اروپا نشانگر وابستگی بسیاری ازکشورهای درحال توسعه به مراکزاقتصاد جهانی سرمایه داری میباشد. کشور روسیه درحال مبارزه با مشکل کسری بودجه است که با سرعت درحال رشد و گسترش می باشد. وزیردارایی این کشورآنتون سیلوانو و در پایان ماه ژوئن در برابر نمایندگان خبرگزاریها مطرح نمود "ماکسری بودجه ای به میزان یک دهم درصد از درآمد ناخالص ملی را محاسبه می کردیم، اما عملا با کسری بودجه ای حدود یک ونیم درصد مواجه خواهیم شد. چندین روزپس از این موضوع رئیس جمهور روسیه "ولادیمیرپوتین " میبایستی مجموعه ای از تدابیر و اقداماتی را اتخاذ مینمود تا از این طریق بودجه کشوری را ازتنش ها یا نوسانات شدید ناشی ازبحران انرژی مصون نگاه دارد. با اختصاص یک بودجه با سهام خاص کرمل (روسیه) درنظردارد درسال مالی جدید منابع مالی را درحالت ذخیره نگاه دارد که درشرایط شکل گیری ترفندها یا گرایشات اقتصادی منفی ، آنها را به جریان خواهد انداخت. فدراسیون روسیه که تقریبا به میزان پنجاه درصد از بودجه آن از شاخه منابع انرژی تامین میگردد، بودجه خودرا برپایه ی بهای متوسط نفت که معادل بشکه ایی 117 دلار امریکا میباشد، محاسبه نموده است. کاهش تقاضا درسطح بازارجهانی که ناشی ازبحران یورو می باشد، منجربه ارزان شدن هربشکه نفت خام (که محتوی 159لیتراست) به مبلغ حدود90 دلار امریکا گردیده است. برطبق گزارشات سرویس خبری مالی «بلوم برگ» در دوایر دولتی ، برنامه ریزیهای محرمانه یا مخفیانه ای جریان دارند که براساس آنها برای «بودجه اضطراری » برپایه بهای نفت بشکه ایی 60 دلار نیزمحاسبه گردیده است. دراین صورت رشد اقتصادی روسیه حدود دو درصد کمتر از آن چیزی خواهد بود که انتظار می رفت. در این زمینه وابستگی کشور روسیه ازکشورهای حوزه یورو، علیرغم بحران حاکم ، بشدت افزایش یافته است. براساس گزارش روزنامه اقتصادی امریکا "فوربس" میزان صادرات روسیه به کشورهای منطقه یورو نسبت به کل صادرات سه ماه اول سال حدود49.9 درصد افزایش یافته

است. درحالی که درهمین دوره زمانی درسال گذشته (سه ماه اول سال پیش) این میزان صادرات حدود48.2 درصدبوده است. این روند "وحشتناک " می تواند موجبات نگرانی و خشم کرمل را فراهم سازد. تحلیل گرروسی "سرگیی کاری چالین " اخیرا در برابر روزنامه "نووی ایزوتسیتا" توضیح داد که چرا درکنار روسیه دیگرکشورهای بزرگ "درحال توسعه" هم چنین زود رس وضعیت افت یا رکود اقتصاد جهانی گریبانگیرآنها نیزگردیده است. روبل و ریال برزیل "ارزهای مواد خام " می باشند که به سرعت ارزش آنها سقوط کرده، چراکه کاهش یا تنزل قیمت ها منجربه فرار سرمایه ها بطورگسترده از این مناطق ارزی به اصطلاح به "بنادرامن" مانندامریکا گردیده است. سقوط ارزی و فرارسرمایه که بطوروسیع جریان دارد، به جزکشور چین که کنترل شدید ارزی را حفظ کرده است، شامل سه کشوردیگرعضو بلوک بریک کشورهای برزیل، روسیه، هندوستان میشود. منظوراز بلوک بر یک کشورهای برزیل، روسیه، وهندوستا ن می باشند که به اصطلاح سرآمد کشورهای "درحال توسعه " محسوب می گردند.

دراین فاصله عنوان بریک دربرگیرنده جمهوری آفریقایی جنوبی نیزمیشودکه البته این کشور به عنوان متحد غیررسمی کشورهای بزرگ درحال توسعه مطرح بوده و اهمیت اقتصادی آن به مراتب کمتر ازاهمیت بلوک بریک می باشد. جمعبندی آژانس خبری روسی "ریا نووستی" چنین بود که چندی پیش به نظرمیرسد که آینده اقتصاد جهانی به روند دینامیسم یا پویایی کشورهای عضو بریک وابسته باشد، اما با شکل گیری "روتین موج بحران " شرایط بطوراساسی متحول گردید. بویژه اقتصاد کشور برزیل با این عارضه مواجه گردیده است. "کارلوس لانگونی " اقتصاد دان برجسته ، درپایان ماه ژوئن به نشریه "وال استریت ژورنال" توضیح داد که به تاثیرات بحران یورو براقتصاد کشوربرزیل بسیارکم بها داده شده بود. عدم امنیت فزاینده جهانی منجربه پایین آمدن یا تنزل فعالیتهای سرمایه گذاری گردیده که درسه ماهه اول سال جاری حدود 2 درصد یعنی به میزان 16 درصد تولید ناخالص ملی کاهش یافته است. رشد اقتصادی کشور برزیل درهمین دوره زمانی درسال گذشته به حدود 2 دهم درصد بالغ گردید درشرایطی که پیش بینی ها برای سال 2012 ازسه ونیم درصد به دو و هیجده درصد بایستی اصلاح و تصحیح میگردید. برمبنای نظر "لانگونی" مجموعه ای از تدابیراقتصادی توسط دولت مانند" تسهیلات مالیاتی و برنامه های سرمایه گذاری می توانند تاثیرات مثبت محدودی را ایجاد نمایند درحالی که چهارچوب شرایط جهانی در مقابل موقعیت بحرانی سال 2009 وخیم تر گردیده است. در آن موقع کشورهای چین وهند قادر بودند با رشد اقتصادی نیرومندی که داشتند یک وزنه قوی در برابربحران دراقتصاد کشورهای پیشرفته را تشکیل دهند. هم اکنون تاثیرات عدم رونق اقتصادی چین محسوس می گردد. این روند اخیر درواقع نه تنها در چین بلکه همچنین درجنوب شرقی آسیا درحال تداوم است. شاخص خرید کشور چین ، مانند 6 ماه گذشته ، درماه ژوئن نیزکاهش داشته است. این شاخص اقتصادی بالغ بر50.2 بود. ارزشهای زیر50 دال برتقلیل محصولات صنعتی میباشد. درکره جنوبی وزرات علوم اقتصادی پیش بینی مبنی بر رشد صادرات را ازمیزان 6.7 به رقم 3.5 درصد اصلاح نمود و نشریه "بلوم برگ "افزود: همچنین این ارقام تاکید برخطراتی می باشد که متوجه "اقتصادهای آسیایی"میگردد. این خطرات منتج و بواسطه بحران بدهکاری کشورهای اروپایی شکل گرفته اند.ازاین طریق "کارگاه جهانی " وابسته به صادرات نه از کاهش قیمت موادخام ، مانند برزیل و روسیه، بلکه ازکاهش سریع تقاضا دراروپا رنج میبرد. همچنین درهندوستان شواهد و قرائن دال برنوعی ابتلا به این عارضه میباشد. کما اینکه رشد اقتصادی در آنجا درسه ماه اول سال جاری در مقایسه با همین دوره درسال قبل 5.3 درصد افزایش داشته است. درنشست سران 20 کشور صنعتی جهان رئیس جمهور هند "مان موهان سینگ " از کشورهای اروپایی خواستار ارائه برنامه ها و طرح های اقتصادی شد تا تاثیرات منفی بحران یورو براقتصاد کشورهندوستان را به نازلترین حد کاهش دهد. درضمن کاهش تدریجی فعالیتهای سرمایه گذاری درهند باعث گردیده که ارز این کشور بشدت سیرنزولی طی کند. روپیه دربرابر دلار آمریکا از شروع امسال حدود 7 درصدکاهش داشته است، این رقم بزرگترین یا بالاترین میزان کاهش یا تنزل ارزش در بین تمامی ارزهای آسیایی می باشد.با توجه به بدهی یا قروض دولتی این کشورکه نسبتا بالا بوده و بالغ بر 68 درصد تولید ناخالص ملی است . درمقایسه با کشورهای عضو بلوک بریک ، دهلی نو با خطر تنزل اعتبارات مالی خود تا سطح رامش مواجه گردیده است. این موضوع توسط آژانس ارزیابی "استانداردوپورز" دراواسط ماه ژوئن اعلام گردید.

مروری برتاریخ سینمای ایران-قسمت سوم

داوود رحیمی

تا کنون و در دو بخش قبلی بطور پراکنده مقداری در مورد سینما و بعبارتی بطور دست گرمی صحبت کردیم و بیشتر سعی بر این داشتم که بگویم سینما از بدو و شروعش در ایران سیاسی بود و ورود سینما به ایران توسط سیاستمداران دولتی و خارجیان بطور هدفمند صورت گرفته است.

در این بخش و با استفاده از منابع مختلف سعی میکنم که کمی و بطور مختصر بپردازم به سالنهای نمایش فیلم و چگونگی بوجود آمدن آنها از اول تا به امروز که مدرنیزه شده اند.

ولی قبل از ورود به بحث جا دارد یادی هم داشته باشیم به قربانیان سینما رکس آبادان که در28 مرداد سال 57 وهنگام نمایش فیلم گوزنها با طرح و برنامه ریزی عوامل حاکم امروزی مثل جنتی و موسوی تبریزی و بفرمان خمینی صورت گرفت و جان بیش از 337 و یا در آماری دیگر 400 تن از مردم سینما رو را گرفت و در آتش بازی سینما سوزان جزغاله شدند.

و اما بحث خودمان یعنی پیدایش سینما در ایران :

بقول حمید رضا صدر در کتاب تاریخ سیاسی سینمای ایران " هر آنچه با هنر نسبتی داشت با طبع شاهان گره خورد با ذوق و و سلیقه شخصی آنها و درک و منش خود کامه اشان ، هربار شعر و نقاشی و خطاطی را دوره کردند معمولاً شاهی هم در میانه ایستاده بود " کسی که جایگاهش بعنوان حامی هنر و یا عامل بازدارنده و مخرب در هاله ای از پرسش و نقد محفوظ ماند. هرچه نو و بدیع خوانده شد ابتدا پشت دیوار قصرهای بزرگ و کاخهای گران رفت و بخدمت قبله های عالم در آمد ، و هر بار که آمدیم و سعی کردیم به تصویر روشنی از مردم عادی عصر قاجار و پیدایش سینما دست یابیم که تاریخش به آن زمان بر میگردد ، در پس زمینه های تیره و بی حاصل گم شدیم.

پرسش در اینجا ست که اگر سفرهای شاهان قاجار به فرنگ و اروپا انجام نمیشد ؟ سینما کی و چگونه وارد ایران میشد !؟ متأسفانه پرده نقره ایی از همان ابتدا و بدو ورودش به ایران پیش از هر چیز از صافی درباریان گذشت و همچنان هم ادامه پیدا کرده تا به امروز هم ادامه دارد

در سالهای 1175 -1304 در دوران قاجار دولتهای خارجی برای دست یابی به منابع ایران بر نقاط کلیدی برقابت تنگاتنگی پرداختند و بیش از آنکه جریانی در داخل رقم بخورد از خارج شکل گرفت. بسیاری از تأسیسات زیربنایی به دلیل حضور فرنگی ها دگرگون شدند و سینمای ایران را هم ابداع کردند.

در سال 1230 تلگراف توسط انگلیسی ها وارد ایران شد، و ناصرالدین شاه در بدو امر دستور داد بین کاخ گلستان و باغ لاله زارش خط تلگرافی بزنند و وقتی که این تکنولوژی کمی عمومی تر شد باعث گسترش روزنامه نگاری در ایران شد.

یکی از بارزترین نشانه های حضور فرنگی ها در ایران پس از سلطنت ناصرالدین شاه در 1217 عکاسی بود . فن آوری نوین قرن نوزدهم به ایران آمد و ماندگار شد . ناصرالدین شاه طی سفرهایش به اروپا شیفته عکاسی شد و نه تنها به جمع آوری عکس پرداخت ، بلکه فن عکاسی را آموخت. جامعه ایرانی آنزمان در ابتدا و مثل همیشه به یک ابزار غربی که فاصله ها را برمیداشت و دیوارها را فرو میریخت و لحظات را ماندگار میکرد با نگاه خرافی اش علاقه چندانی نشان نداد اما عکاسی با سرعت فزاینده ای حریم های

اندرونی ایرانیان را یکی پس از دیگری کنار زد . ناصرالدین شاه اطرافیانش را به فراگیری عکاسی تشویق میکرد و در همین رابطه اطاقهایی در کاخ و همچنین در دارالفنون آموزشگاهی برای فراگیری دائر کرد.

عکاسی و علاقه قبله عالم به این تکنولوژی باعث شد که پای فرنگی ها بیشتر به ایران باز شود و در ادامه چیزی بنام سینما که تصاویر متحرکش بر پرده ای سفید چشمها را خیره و جادو میکرد در راه بود و زمینه برایش فراهم و اینبار این مظفرالدین شاه بود، که بانی شد و دوربین فیلمبرداری را به ایران آورد ولی در ابتدا دوربین و سینما فقط در خدمت دربار قرار داشت و کاملاً از دسترس مردم عادی دور نگهداشته میشد، هرچه سینما در اروپا و امریکا بیشتر و مستقیماً در دسترس مردم عادی قرار میگرفت ، در ایران یکسره درخدمت طبقه اشراف بود.

علی حاتمی در فیلم "حاجی واشنگتن" دیالوگی را بخوبی از زبان حاجی واشینگتن بیان میکند در این رابطه :

""مردم نان شب ندارند بخورند ، شراب از برانسه میاید . قحطی است ، دوا نیست ، مرضی بیداد میکند ، نفوس حق النفس میدهند . باران رحمت از دولتی سر قبله عالم است و سیل و زلزله از معصیت مردم . میرغضب بیشتر داریم تا سلمانی. سربریدن از ختنه سهل تر است.

ریخت مردم از آدمیزاد برگشته. سالک بر پیشانی همه مُهر نکبت زده. چشمها خمار از تراخم . چهره ها تکیده از تریاک . اون چهار تا آب انبار عهد شاه عباس هم آبش کرم گذاشته. اما ! ملیجک در گلدان نقره میشاشد . چه انتظاری از این دودمان با آن سلسله اخته ؟ ببین خلق خدا به چه روزی افتاده از تدابیر ما ! دلال ، فاحشه ، لوطی ، لله ، قاپ باز ، کف زن ، رمال ، معرکه گیر ، گدایی که خود شغلی است، که این دیالوگ ها در سکانسی که حاجی در واشنگتن داشت گوشت قربانی را قطعه قطعه میکرد توسط عزت الله انتظامی بیان میشود

بعدتر هم محسن مخملباف در" ناصرالدین شاه آکتور سینما " همین ملودی و ریتم را بشکل دیگری بنمایش میگذارد.

ناصرالدین شاه در سکانسی بالای پله ها میایستد و نهیب میزند "": بگیرید ، ببندید ، بشکنید ، و گرفتند و بستند و شکستند و یکی از مأمورین قبله عالم (اکبر عبدی) گزارش میدهد : " سینماگر محبوس ، اموالش مظبوط ، مطالبات دیوانی مأخوذ، وسایلش معدوم و نظم عمومی محفوظ خواهد ماند.

پس با ایندو سند و اسناد بسیاری سینما در ایران با سانسور و بگیر و ببند کارش را شروع کرد و همچنان هم ادامه میدهد.

اولین سالن نمایش فیلم در ایران رویات متفاوت دارد ولی مستند ترین آن چنین میگوید که به همت یک فرد درباری آشنا و مطمئن از طرف شاه ، میرزا ابراهیم خان صحاف باشی تهرانی در سال 1283 با کسب اجازه از شاه در خیابان چراغ گاز قهوه خانه ای را تبدیل به سالن سینما کرد و در آنجا فیلمهای کمدی کوتاه 10 دقیقه ای را پشت سر هم نمایش میدادند .

فرخ غفاری در مورد میرزا ابراهیم صحافباشی "" میگه که او مردی متجدد و مبتکر بود و نخستین بهره بردار سینما در ایران بود . ابراهیم در دارلفنون انگلیسی خواند و و سپس در سال 1879 در لندن دستگاه سینما اتوگراف را دوره دید و وارد ایران کرد "" تماشاچیان معمولاً آدمهای پولدار و متجدد بودند که به سینما میامدند وهنگام دیدن فیلم چای یا لیموناد مینوشیدند.

پس از صحافباشی " مهدی روسی خان " که مادرش تاتار و پدرش انگلیسی بود و کارش را با عکاسی آغاز کرده بود در یکی از سفرهایش به انگلستان یک پروژکتور وارد ایران میکند و اقدام بنمایش فیلمهای وارداتی کوتاه 9 و 10 دقیقه ای در لاله زار میکند و بدین شکل سینما را کمی عمومی تر میکند ضمن اینکه یکی از کارهایش هم نشان دادن فیم در حرمسرای "محمدعلی شاه" بوده، یکسال بعد در خیابان علاءالدوله (فردوسی) یک سالن سینما برپا میکند که با فیلمی از جنگ روس و ژاپن آن سالن را افتتاح میکند. وجود این سالن در آن منطقه و در کنار ساختمان فراماسونری از همان ابتدا شایعاتی را بروی زبانها انداخت ولی مهدی روسی خان همچنان بکارش ادامه داد.

اولین فیلم ساخته شده در ایران :

بعد از جنگ جهانی اول و روی کار آمدن رضا خان میر پنج با کودتای 1299 بر مسند قدرت تکیه زد و خود را رضا شاه خواند و دودمان قاجار بی سرو صدا و به چشم زدنی منقرض شد و حتی مبارزه و مقابله ای هم در کار نبود.

علی وکیلی، بازرگان موفقی که از آشنایان دربار و علی اکبر داور بود، حوالی 1303 سینمای جدیدی ساخت که گراند سینما نام گرفت . و برای جلب تماشاگر بیشتر تمهیدات ویژه ای برگزید که برای جامعه سنتی ایران تازگی داشت بخصوص که رضا شاه و اطرافیانش که تجدد طلبی را در دستور کار داشتند میتوانستند از سینما بهترین بهره برداری را بکنند و اینجا بر خلاف شاهان قاجار ، سعی شد سینما جنبه عمومی تری پیدا کند.

بدین منظور در گراند سینما بغیر نمایش فیلم برنامه های وِیژه دیگری هم بین نمایش تدارک دیده میشد که برای جامعه سنتی ایران تازگی داشت و در فواصل فیلمها چند نوازنده به نواختن میپرداختند . استقبال در اوایل زیاد خوب نبود ولی رفته رفته سینما شد بخشی از زندگی مردم و تبدیل به ابزاری کلیدی برای پیشبرد برنامه های رضا شاه و خود شاه هم به این مسئله اعتراف داشت و هرگز هم انکار نکرد.

هر بار که نام رضا شاه میامد صفت میهن پرستی و در پسوند و پیشوندش میامد و دیدگاه شووینستی او نسبت به ایران پر رنگ و برجسته میشد و با نام ایران بود که حاکمیت پدرسالارانه اش توجیه میشد و حتی اینروزها هم اینجا و آنجا میشنویم که """ بار دیگر در تاریخ کهن ایران زمین ، یک ایرانی میهن پرست قیام کرد تا کشور را از خطرات حفظ کند و رضا شاه جنین تافته ای جدا بافته بود """ و سینما برای توجیه این دیدگاه مدیوم مناسبی بود و در بسیاری موارد از نظام سلطنتی دفاع میکرد.

در زمان رضا شاه ابتدا سینما هم مثل روزنامه و یا کتاب مخاطبان محدود و انگشت شماری را داشت ولی فرقش و دلیل پیشرفتش هم

این بود که بیسوادها هم میتوانستند بدیدن فیلم بروند و کلام را بفهمند و نمیتوانستند کتاب و روزنامه بخوانند.
در سال 1306 فیلمی با نام "سیروس کبیر و فتح بابل " در گراند سینما بنمایش در آمد و برخی از روزنامه های وابسته با شور و هیجان خاصی جو سازی کردند و آنرا به کورش اولین پادشاه ایرانی و تاریخ ایران مرتبط نمودند و در ادامه وصلش کردند به رضا شاه.
قانون کاپیتولاسیون در اردیبهشت 1306 ملغی شد . سال بعد آگهی در روزنامه ها نظرها را جلب کرد.
" چون موسسین گراند سینما برای خدمت به نوع ، قسمتی از سالن را مخصوص خانمهای محترم اختصاص داده لذا امشب عموم اهالی را دعوت به تماشای فیلم جدیداورود بینظیر خود میکنیم ومأمورین سینما با جلیقه مخصوص و مشخص وظیفه دارند از ورود زن های بی عفت و جوانهای هرزه و فاسدالعقیده به سالن ممانعت ورزند
در سال 1309 نخستین نشریه سینمای ایران بنام ""آبی و رابی "" به سر دبیری علی وکیلی منتشر شد
سفر رضا شاه به ترکیه در سال 1313 نقطه عطف گرایش رضا شاه به تجدد بود و او شیفته اصلاحات کمال پاشا معروف به کمال آتاتورک شد. آتا تورک جامعه غربی بتن مردانش کرده بود و حجاب را از سر زنان ترک برداشته بود و خط لاتین را به ارمغان آورده بود و حتی تعطیلات آخر هفته را به یکشنبه تبدیل کرده بود برسم اروپائیان مسیحی و مدرسه و یا مدارس دخترانه نیز تأسیس کرده بود .....
رضا شاه هم در همین رابطه به ادای تجدد پرداخت زیرا که نمیخواست و نمیتوانست حریف روحانیت آنزمان بشود بخصوص که در بقدرت رسیدنش، روحانیت و مراجع تقلید نقش بسزایی داشتند.
17 دی سال 1314 را روز کشف حجاب خواند و بهمراه همسر و دخترانش در دانشسرای دختران ظاهر شد در حالی که آنها حجاب بر سر نداشتند و در همانجا بود که کشف حجاب را اعلام کرد.
در این رابطه کشور دچار آشوبهایی نیز میشود و حتی اسنادی وجود دارد که خیلی از خانمها در مقابله با کشف حجاب اعتراض کرده بودند.
در ادامه روند تجدد رضا شاه ناگهان استفاده از کلاه لبه دار معروف به کلاه پهلوی را جایگزین کلاه نمدی و پوستی مانده از دوران قاجار کرد و اجبار کرد که مردان هم باید کت و شلوار بپوشند بجای عبا و قبا.
در ادامه موج تجدد طلبی در سال 1315 در تالار مجلس شورای ملی جایگاهی هم برای زنان مشخص شد و زنان میتوانستند وارد مجلس شوند و همچنین از یک گروه بالماسکه با حضور زنان و مردان برای نمایش در گراند هتل دعوت کرد.
پروین اعتصامی دیوان اشعارش را منتشر کرد و سیمای تهران دگرگون شده بود. اتومبیلها میرفتند که جای درشکه و گاریها را در خیابانهای تهران بگیرند.
با روی کار اومدن رضا شاه فیلمبردار درباری بار دیگر ظهور کرد . اوخان بابا معتضدی بود که با دوربین گومون خود صحنه هایی از مجلس موسسان و سوگند رضا شاه را ثبت کرد و از آن پس فقط این خارجیان بودند که با هزینه های گزاف به ایران دعوت میشدند و فیلمهای مستند دیکته شده میساختند و در تمام ساخته ها باید نشان داده میشد که ایران بهمت رضا شاه جهش وار دارد پیشرفت میکند.
و قوانینی نیز وصف شده بود که اگر کسی تصویری غیر از این میساخت باید فیلمش توقیف و سوزانده میشد و همین دقت و از ابتدای کار یک هئیت نظارت را بوجود آورد که همچنان هم ادامه دارد.
هر فیلمسازی که قصد داشت فیلمی در ایران بسازد باید اول فیلمنامه را بتصویب هئیت میرساند که این هئیت در شهربانی کل کشور نیز تشکیل شده بود. و پس از گرفتن پروانه ساخت با همراهی و نظارت مأموری تعیین شده کار فیلمبرداری انجام میشد.
ماده دو : میبایست تمامی دستگاههای فیلمبرداری که توسط فیلمسازان وارد ایران میشد مهر و موم میشد و بعد از صدور جواز از طرف شهربانی تحویل فیلمساز میگردید.
چهار: پس از انجام فیلمبرداری کلیه فیلمها باید معاینه و تسلیم اداره کل شهربانی میشد تا پس از بررسی پروانه دریافت کنند .
پنج : برای هر محلی که قرار بود فیلمبرداری در آن صورت بگیرد باید جداگانه جواز دریافت میکردند.
و خلاصه کنم که این مواد دست و پا گیر و سانسور علنی تو روز روشن 17 ماده داشت.
و فیلمسازان داخلی هم حتماً و میبایست موارد زیر در فیلمهایشان مشهود باشد و گرنه پروانه دریافت نخواهند کرد :
الف : دراماتیک و راجع به اوضاع 20 سال اخیر ایران
ب : معرف طرقیات در دوره سلطنت پهلوی
ج : متضمن مناظر طبیعی و دلکش ایران
د : گنجاندن توده راضی و دستجات ارتش شاهنشاهی
پیش از سال 1303 کلیه سندهای تصویری مربوط به ایران بصورت راشهای پراکنده و کوتاه بود و در این سالها بود که فیلم مستند علف توسط مریان سی کوپر و ارنست شودسک و مارگرت هریسن امریکایی ساخته شد.

علف:

این فیلمسازان 46 روز دوربین خودشان را بردند بمیان ایل بابا احمدی و بتصویر کشیدند با یکی از کوچهای این ایل همسفر شدند با آنها از زردکوه و رود کارون گذشتند. علف مستندی بود که دارای چند صحنه بازسازی شده مثل رقص افراد ایل در دوران اطراق کوچ و گاهی در لحظاتی کاشفان غربی به مشرق زمین را بیاد میاورد که از دریچه رمز و راز به همه چیز می نگریستند.
فیلم بر خلاف نمونه های بسیاری از فیلمسازان غربی با تحقیر به شرق نگاه نمیکرد و زندگی و شرایط ایل را به مبارزه مردمی جان سخت و تسلیم ناپذیر بدل میکرد.
کوپر بعدها هم در خاطراتش نوشت : ... اکنون که در اتاق بی روح مهمانخانه در حوالی پاریس نشسته ام و به تقلا و کشمکشی که آن

قوم در مجادله با طبیعت در سربالا ییزرد کوه میکردند میاندیشم ! میفهمم این حماسه کار من نیست .....خارج از قدرت و استطاعت من است.

علف جنگ انسان و طبیعت میباشد که بخوبی و حرفه ای بتصویر کشیده شده.

استودیوی پارامونت علف را در امریکا توزیع میکند و فیلم با فروش فوق العاده ای روبرو میشود. علف در زمره یکی از شناخته شده ترین آثار سینمای مستند جهان قرار گرفته است.

اما مضمون اصلی فیلم و مبارزه برای بقاء در دل طبیعت خشن فاقد شاخصه هایی بود که رضاشاه تازه به سلطنت رسیده را خوش آید . او تمایلی نداشت ایرانی را در ذهنش بپروراند با ایران ترسیم شده در فیلم علف.

فیلم علف به مکان و یا مردم و یا فرهنگ خاصی وابسته نبود و آدمهای فیلم میتوانستند هر جایی باشند ، هدف فیلم جنگ بشر با طبیعت بود که در آخر هم این انسان بود که با مقاومت و پشتکار و مصمم بودنش به پیروزی میرسد.

ولی رضا شاه اینرا نمی فهمید و فکر میکرد حتماً باید شخصیتهای فیلم کلاه پهلوی بر سر میداشتند و یا همانجا درجا میزدند و کوچ نمیکردند و از نعمت های دولتی که به وفور بهشان میرسید استفاده میکردند.

علف مبارزه یک ملت برای بقاء بود و حماسه یک قبیله گم شده. خلاصه این فیلم در ایران توقیف شد و اجازه نمایش نیافت و شدیداً هم مورد غضب رضا شاه قرار گرفته بود تا چهار دهه بعد در سال 1343 نسخه فعلی آن بنمایش در آمد و با وجود اینکه فیلم چهل ساله شده بود ولی شدیداً مورد استقبال عموم قرار گرفت.

مصیبت و تجاوز به فیلم علف همچنان ادامه دارد و مورد دیگر اینکه بهمن مقصود لو به نسخه ای از این فیلم دست یافته ! چطوری !؟ هیچکس نمیداند ، چون ایشان چند سال قبل از انقلاب اسلامی به امریکا مهاجرت و در شهر نیویورک سکونت گزیدند ، ولی همچنان به ایران سفر میکنند و تاکنون در چند دوره جشنواره سینمایی فجر حضور فعال داشته و بنوعی سفیر سینمایی حکومت اسلامی در خارج میباشند.

ایشان در سال 2010 این فیلم را با این عنوان که سرمایه گذارش بوده اند در فجر بنمایش گذاشت و در همین رابطه مصاحبه ای هم با کیهان تهران داشتند . ایشان همان سال در بازگشت به نیویورک توقفی در گوتنبرگ داشتند و فیلم علف را بنمایش گذاشتند و خودشان را بعنوان تهیه کننده فیلم معرفی کردند .

تعجب من در این استکه زمان ساخت فیلم علف آقای مقصود لو هنوز بدنیا نیامده بودند و تأسف بیشتر اینکه چرا کسی به او اعتراضی نکرد در این رابطه .

همان سال من در اطاق فرمان رادیو همبستگی با کارگران سوئد کار میکردم و در یکی از همان روزها که در استودیو بودم با حیرت و تعجب دیدم که مجری و مسئولین رادیو از او دعوت کرده اند برای مصاحبه در رادیو که البته این اتفاق سببی شد که من هم فرصت پیدا کنم که مسئله را مطرح نمایم ، ایشان چون متوجه رو شدن دستشان شدند و با شناختی که از من داشتند میدانستند که دست بردار نخواهم بود و این اتفاق ملاقات غیره منتظره با من و آنهم در استودیوی رادیویی که قرار بود با ایشان بعنوان فیلمساز مصاحبه داشته باشد و مطمئناً رسوا خواهند شد فرار را بر قرار ترجیح دادند.

بعد از فیلم علف و در سال 1309 فرانسویان هم به ایران آمدند تا فیلم " کاروان زرد " را بسازند که ساختند و داستان فیلم بنوعی تبلیغی بود و نشان میداد زنجیره ای از اتومبیل سیتروئن که گروهی جامعه شناس و فیلمساز را از لبنان به هند و چین میبرد و از ایران هم عبور میکرد.

پس از نمایش فیلم در اروپا ، ایرانیان مقیم خارج بخصوص ایرانیان ساکن بلژیک و فرانسه دست به اعتراض زدند و معتقد بودند که کاروان هنگام عبور از ایران در معرفی مردم ایران آنها را عقب مانده نشان میدهد و بهمین دلیل فیلم در ایران اجازه نمایش نیافت.

و بهمین ترتیب هر فیلمی که ساخته میشد و تجدد ایرانی را مورد نظر قرار نمیداد، نمایشش در ایران ممنوع میشد.

بهمین دلیل رضا شاه برای جلوگیری و یا کنترل فیلمسازان خارجی در ایران عملاً پایه سانسور را بنا نهاد و قانونی اش کرد و در زمستان 1313 محدودیت هایی برای فیلمبرداری در ایران قائل شد و عملاً به اجرا در میامد هرچند اگر هنوز مکتوب نشده بود.

نهایتاً این ماده در سال 1317 تصویب شد که پیش تر در مورد آن مواد ها صحبت کردم.

حاجی آقا ، آکتور سینما

آوانس اوگانیاس با تاریخ سینما ایران گره خورده و اولین کسی است که اولین فیلم سینمای ایران را ساخته است و همچنین نام او قبل از این فیلم بعنوان اولین فیلمساز و فیلمبرداریست که به صورت مکتوب از دربار پهلوی تقاضا کرد از مراسم سالروز تولد رضاشاه فیلمبرداری کند و بدین معنی که هم ساز سیاستهای رضا شاه خود را نشان داد.

و پس از مدت کوتاهی در سال 1311 حاجی آقا آکتور سینما را کلید زد . این مهاجرارمنی ، روسی تبار چهل ساله بود که به ایران بازگشت و حتی بزبان فارسی حرف نمیزد . اما کمدی صامت او با قصه تک خطی اش به اوضاع سیاسی اجتماعی عصر رضا شاه

نگاه موشکافانه ای دارد . شخصیت حاجی آقا مردی است مذهبی ، سنتی و مخالف پیشرفت و در فیلم به سینما حمله میکند و بعبارتی حاجی آقا نماینده انسان سنتی دوران قبل از پهلوی میباشد و مخالفت با سینما تمثیلی است که نشان دهد او مخالف پیشرفت و تمدن میباشد و هرگونه پیشرفتی را بخصوص سینما را کفر میداند . حاجی آقا را مردم آندوره میشناختند و هر روز توی بازار و ..... میدیدنش . نقطه مقابل او دامادش بود که کارگردان سینما بود و نماینده مردم امروزی.

تضاد عمیق بین حاجی آقا که به گذشته تعلق داشت و داماد مرد جوان از آینده صحبت میکند و البته بیننده هم در یک بلاتکلیفی بین گذشته و آینده قرار دارد و معیارهای غربی فیلم تا حدودی برایش هضم شدنی نیست. این فیلم در شرایطی اکران شد که برو بیا رضا شاه بود و دائماً بر شیپور ثبات و پیشرفتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی اش میدمید و خود را در اوج میدید و پسر بزرگش محمد رضا، ولیعهدش را هم برای تحصیل به سوئیس فرستاده بود .روح انگیز و عبدالعلی وزیری و قمرالملوک وزیری هم در امنیت کامل وسایل کنسرت گزاریهایشان فراهم میشود و همه اینها بدان معنا بود که ساختار اجتماعی کهنه فئودالیسم فرو ریخته و یا دارد میریزد و طبقه متوسط شهری قدرتمندتر میشود.

حاجی آقا، آکتور سینما

پس در آن حال و هوا حاجی آقا آکتور سینما ساخته میشود و سنت و تجدد دو رنگی میشوند که چون سیاه و سفید و کفه هم بنفع سفید روی پرده نقره ای صامت بنمایش در میاید. ولی همه چیز بر وفق مراد نیست و مراجع مذهبی با وقایع دوران هم ساز نبود. بخصوص اینکه رضا شاه پیش از این برای تغییر نظام آموزشی از یک سو و دگرگونی نظام قضایی از سوی دیگر اقداماتی را انجام داده بود که روحانیت را از هردو زمینه دور میکرد. حالا در اوج آن درگیریها که سالش بر میگردد به حول و هوش سال 1310 بعدها و یکی دوسا ل بعد فیلمی اکران میشود که حاجی آقا بعنوان یک مرد مذهبی در ابتدای فیلم، که در انتها به سینما تن میدهد ! که این روند مورد لعن و نفرین روحانیون قرار میگیرد بخصوص که نام فیلم کنایه ای دو پهلو بود به واژه "" حاجی""""مرد مسلمان و دیندار و کاملاً مذهبی و در مقابل و در نام فیلم ترکیب شده بود با دو واژه انگلیسی "" آکتور سینما "".

بین حاجی و آکتور سینما نه تنها رابطه و تناسبی وجود نداشت، بلکه هر کدام در بطن خویش دیگری را زیر سئوال میبردند و این نام درعمل فاصله ها را از بین میبرد. در فیلم دوربین مستقیماً حاجی آقا را نشانه رفت و او را تبدیل کرد به آکتور سینما و این خیلی معنی میتوانست داشته باشد در زمان خودش، چونکه دورنمای اثرهمان وضعیت کشور از قاجاریه به پهلوی بود که به مقابله با تفکری رفت که سینما عامل فساد و ریا و در نهایت معیارهای غربی معرفی شد از طرف مذهبیون.

شاید حاجی آقا آکتور سینما از کتابی بنام حاجی بابا در اصفهان نوشته جیمز موریر و ترجمه میرزا حبیب اصفهانی ، اقتباس نشده بود ولی بلحاظ تم ضد مذهبی حاجی بابا در اصفهان تصادفاً فیلم توانست اثری را بجا بگذارد که کتاب مذکور بفروش زیادی دست یابد در صورتیکه قاب حاجی آقا با حاجی بابا اصلاً شبیه هم نبودند و کتاب بیشتر سعی کرده بود که جاهای ایران را بیشتر تشریح کند مثل اماکن مذهبی و کمی هم باستانی.

مورد دیگر در فیلم حاجی آقا آکتور سینما این بود که ، درست که حاجی آقا مردیست مخالف سینما و بسیار مذهبی ولی مخالفتی با دولت ندارد ! چونکه حاجی آقا در اکثر صحنه ها کلاه پهلوی بر سر داشت کلاهی که رضا شاه به اجبار بر سر مردان گذاشته بود و این نکته همان راه فریب مخاطب نیز بود و پیام خاص خودش را داشت . دختر حاجی آقا همسر کارگردان (آسیا قسطانیان که از ارامنه گرجستان بود) در فیلم بدون حجاب و بعنوان زن متجدد معرفی میشد که غمزه کنان دلربایی میکرد و همراه با موسیقی گرامافون (سوغات دیگری از فرنگ و نشانه تجدد) میرقصید و حرکات او نیز دیدگاه سنتی پدر را زیر سئوال میبرد و پیام میداد که نسل جوان میخواهد برخلاف سنت پدر رفتار کند.

این فیلم و بخصوص سکانس مجسمه برهنه زن و طرح کشش جنسی و واکنش آمیخته به شرم و حیای مرد به مقوله ای اشاره کرد که سه سال بعد سیاسی ترین مسئله روز ایران شد ، یعنی کشف حجاب.

دختر لر اولین فیلم ناطق ایران

رضا شاه همچنان در برزخ فیلم "" علف "" اسیر بود و دل پری از ایلات جنوبی و مرکزی کشور داشت درست که آنها در نقشه جغرافیایی ایران زندگی میکردند ولی قانون و روش و ویژه گیهای خودشان را داشتند و زیاد با دولت مرکزی همراه نمیشدند.

در سال 1312 عبدالحسین سپنتا و اردشیر ایرانی در هندوستان بساختن اولین فیلم ناطق ایران اقدام کردند که همچنان نسخه های بسیار خوب و قابل دسترسی از آن بجا مانده است.

تماشاگر ایرانی برای اولین فیلمی را روی پرده های سینماها میدید که شخصیتهایش بزبان فارسی حرف میزدند ولی آنچه که در مورد این فیلم کم لطفی شد این بود که کسی ارزش کار فنی آنرا آنطور که شایسته اش بود را نفهمید یا سخن نگفت، مثلاً کیفیت بالای فیلم و و یا صدا برداری سر صحنه که باید گفت خیلی هم حرفه ای صورت گرفت و زمانی بیشتر به این ارزش پی میبریم که مثلاً در سینمای ایران و بعد از این فیلم تا چهل سال صدا گزاری فیلم بعد از کار

فیلمبرداری و توسط دو بلورها در استودیوها صورت میگرفت و دختر لر نقطه عطفی بود از این نظر.

دختر لر کمتر نشانی از آن اهمیت و این ترقی یا تمدن را عرضه میکرد و داستان این بود که مأمور دولتی به نام جعفر (نقش آفرینی خود سپنتا) برای مبارزه با راهزنان محلی به منطقه لرستان میرود (پس تا اینجای قضیه لرها و عشایر دزد و راهزن میباشند و طبعاً بدور از تمدن) و طی درگیریهای پیروزمندانه اش با راه زنان، دلباخته دختر زیبایی بنام گلنار میشود (روح انگیز سامی نژاد همسر سپنتا) که در اسارت راه زنان بود و آند و با مغلوب کردن راهزنان، پیروز بتهران برمیگردند.

نمونه این فیلمها را تا کنون زیاد دیده ایم و همچنان هم در سینمای جهان بویژه امریکا شاهدش هستیم که " رامبو یک تنه به افغانستان میرود و پیروزمندانه ارتش وحشی و بدور از تمدن افعانستان را شکست میدهد و یا به ویتنام میرود و ..... .اما سئوال اینجاست که آیا مأموران دولتی عصر رضا شاه بتنهایی به مأموریت می رفته اند !؟ که البته موشکافی در اینمورد بی ربط میباشد ! شاید فیلم برای دراماتیزه کردن حوادثش به شخصی در حد یک قهرمان شکست ناپذیر نیاز داشت ، بخصوص که هیبت و رفتار سپنتا در نقش جعفر بعنوان نقش اول فیلم سالها همتایی نداشت و نیافت و از نظر ذهن تماشاگر و با تعاریف سنتی قهرمان منطبق بود . ما ایرانیان در افسانه ها و داستانها و روایات حماسی رستم و سهراب را داشتیم که یک تنه به لشگر دشمن زده بودند. جعفر یک سبیل کوچک هیتلری داشت با کلاه و کمربند چرمی، طپانچه کمری و چکمه هایش گاهی کابوی فیلمهای وسترن را بیاد میاورد ولی در سکانسهایی مثل انگلیسی های مودب و باوقار حادثه جومیشد که همیشه آقایی اشان را حفظ میکردند حتی در قتل عام مردم افریقا. جعفر با زبان متداول عصر خود حرف میزند با زبان زور و اسلحه دو نشانه ای که یادآور رضاشاه بود و فراموش نکنیم که جعفر نماینده دولت خوانده میشد و این موضوع پیام فیلم بود.

هر بار که نام رضاشاه بمیان میامد ، تصویر یک ارتشی منضبط و خشن که خنده را نمی شناخت و او را هرجا که میدیدیم با جامعه نظامی ، با شنل و کلاه شیروخورشیدی که پائین نمی آمد ، صورتش کشیده و چهره اش آفتاب سوخته و موهای سرش همیشه به حالت سربازی کوتاه و بی آرایش اصلاح شده بود، پیشانی اش بلند و ابروانش پیوسته بود ، یکدنده و حرف فقط حرف خودش بود.

و سینما یکی از ابزارهایی بود که توانست به مردم عادی و عامی همه این خصوصیات بد را تزریق کند که کسی با این ویژه گی ها قاطع و قوی و مطمئن و ..... میباشد و همچنان و در این زمان هم میشنویم که مثلاً در مورد خمینی هم مردم این خصوصیات را مثبت میدیدند و قاطعیت و عدم مشورت رهبران با دیگران و ..... جزو صفات مثبت تلقی میشد.

رضا شاه علناً مردم را تحقیر میکرد و خود و ارتشش را بالای همه امور قرار میداد و میدید مثلاً در 29 مرداد 1320 در قرارگاه تابستانی دانشکده افسری گفت و این گفته را بارها در جاهای مختلف نیز تکرار کرده بود که : عظمت یک کشور به قدرت نظامی بستگی دارد و زوال ملت ها ناشی از بی کفایتی و وضعیت نیروهای مسلح میباشد ، شعار همه چیز برای ارتش و بازهم برای ارتش....

دختر لر

قهرمان فیلم دختر لر که برای تار و مار کردن راهزنان به سرزمینهای دور از پایتخت میرفت ترکیب تلطیف شده رضاشاه و اقدامات او برای ایجاد امنیت و تثبیت حکومت را بیاد میاورد و در اذهان عمومی میپروراند.

رضا شاه چندسال پیشتر با شیخ خزعل در خوزستان درگیر شده بود و سیاست قهرآمیزش در قبال لرها قبل از ساختن شدن دختر لر نمایان بود.

مضمون و پرداخت دختر لر یاد آور محتوا و فرم فیلمهای غربی بود ، آثاری که توزیع گسترده شان در آسیا رو به فزونی بود و در ایران هم جریان داشت و آنچه امروز هم در بازنگری دختر لر جلب نظر میکند، توجیه حضورعامل خارجی و بشکلی از استعمار در محیط است که پیش تر به بدویت تمایل دارد تا تمدن ایران هرگز مستقیماً به مستعمره ای بدل نشد ولی نشانه های استعمار و تبعات آن هرگز از میان نرفت

حضور روسها در شمال و ماندن انگلیسی ها در جنوب و سپس رابطه گرم با آلمانی ها در دوران رضا شاه و بعدها با امریکایی ها در عصر محمد رضا پهلوی نوعی پیوند با فرهنگ ها را ایجاد

میکرد که بودنشان را مشروع و لازم و طبیعی جلوه میداد.
رضا شاه بر استقلال و هویت ملی تأکید بسیار میکرد ولی هرگز نمی توانست چگونگی به سلطنت رسیدنش را نادیده بگیرد و کتمان کند ، زیرا که او عملاً با حمایت غرب خصوصاً انگلستان به قدرت رسیده بود و تمامی برنامه های فرهنگی و ساختاریش الگوهای غربی داشت و حضورعامل خارجی هیچوقت در هیچ جای ایران پنهان نماند.
فیلم دختر لر کلاً یک فرمول بود از غرب آمده، قشون امپراطوری غرب هم بر اساس روایات سینمایی معمولاً به بهانه اهلی کردن بومیان به سرزمینهای بکر قدم گذاشتند و منابع آنها را بغارت بردند ولی سینما وسیله ای بود که موضوع را وارونه کند و دزدان را در نقش ناجی و سفرای تمدن بتصویر بکشد.
رضا شاه همیشه از لزوم سرکوبی گردنکش ها و متمردین در گوشه و کنار سرزمین پهناور ایران حرف میزد. لرستانی که جعفر در دختر لر بدان پا گذاشت، ناکجا آبادی بود که می توانست هر گوشه ایران باشد . شور ورود به سرزمین بکر و بی قانون و جذابیت فتح آن در حالی که قلب تماشاگر برای دستیابی به زندگی غربی میتپد. مایه آشنای این فیلمها بود .
خاورمیانه ترسیم شده در سینمای غرب معمولاً با نمایی از بیابان ، کوه ، صحرا ، و احتمالاً چند شتر یادگار قافله های قرن نوزدهمی و کاروانسراها. جغرافیایی که به تخیل دامن میزند و یاد آور قصه های پر رمز و راز نوجوانیست. این جغرافیا در دختر لر اهمیت یافت و بکار گرفته شد.
و در سکانس نهایی که گلنار از پرتگاهی سقوط کرد و طنابی را چسبید ، باردراماتیک صحنه را بدوش کشید. فرمول نجات در واپسین لحظه که طبیعت و محیط به عامل مرگ آفرینی بدل شده بودند نشانی آشنا در مورد چنین فیلمهای بوده و هست که بر اساس آن قهرمان خارجی و بیگانه با محیط بسیار پیش تر و بهتر از بومیان و محلی ها آشناست و طبیعت و جغرافیای محیط را میفهمد و بر دشواریهایش فائق میاید.
گلنار از پرتگاه سقوط کرد ولی جعفر حاضر بود که در واپسین لحظه نجاتش دهد و در سراسر فیلم این پرسش در ذهن تماشاگر دور میزد که "اگر جعفر نبود ، چه بسر گلنار میامد !؟"
محور اصلی فیلم این زن بود و عنوان فیلم هم "" دختر لر ""که به او اشاره میکرد . زن بلاتکلیف ، بدون خانواده ، و بدون گذشته ای که قهرمان شهری / غربی به او رسم مبارزه میاموخت و از چنگ مردان زورگو رهایش میساخت .
این موضوع و جوهره که زن در بطن دگرگونی های قومی و مذهبی قراردارد در فیلم موج میزند. در چنین قالبی برخی دیدگاههای شرقی گرایی (اورینتالسم) که در اواخر دهه 1970 مطرح شد، راهگشا بود. براساس این دیدگاه ها نوع نگاه غرب به خاورمیانه از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شکل متفاوت تری یافت و در آن تمایل به تحلیل شرایط حاکم بر جوامع اسلامی جلب نظر میکرد. اسلام نقش اساسی در فاصله خاورمیانه و غرب ایفا کرده بود و جایگاه زن دراین کشاکش اهمیت داشت. در تمام روایات و یا اکثر آنها در قرن نوزدهم غربی ها از شرق، زنان کشورهای اسلامی کنیزکانی بودند که هرگز فرصت رهایی از مبحس اندرونی نمیافتند و اگر در قصه ای این فرصت را میافتند بدل به یک موجود جنسی میشدند که فرصتی را برای دهن کجی به سُنن حرام نمیکردند. این تلقی در شخصیت زنان روبنده دار چشم سیاه و در سیمای زن شرقی برهنه و نیمه برهنه که به رقص عربی مشغول است موج میزند. باید گفت سینمای غرب در تثبیت این تلقی نقشی بسیار کلیدی ایفا کرد.
فیلم دختر لر بنا به خیلی از ویژه گی هایش با توفیق تجاری روبرو شد و متأسفانه باید بگوئیم که اولین فیلم ناطق تاریخ سینمای ایران سفارشی و دولتی بود ، معضلی که همچنان ادامه دارد و برای دیکتاتورهای حاکم تاریخ مصرفش هنوز بپایان نرسیده و اینوع سینما بنظر من و طبعاً هم اثر مطلوبی نمیتوانست روی مخاطبین اش و مردم سینما رو بگذارد.
این نوشتار همچنان ادامه خواهد داشت و در شماره بعد اشاره ای مختصر به سالنهای سینما در جاهای کشور خواهیم داشت و در ادامه فیلم دختر لر چند فیلم بعد از آن را به بحث خواهم گذاشت.
منابعی که من چه تا کنون و چه بعد از این استفاده میکنم یکی تاریخ سیاسی سینمای ایران بقلم حمید رضا صدر و دیگری تاریخ معاصر ایران میباشند و بریده ای از نشریات و روزنامه های آنزمان که در اینتر نت در دسترس میباشند.

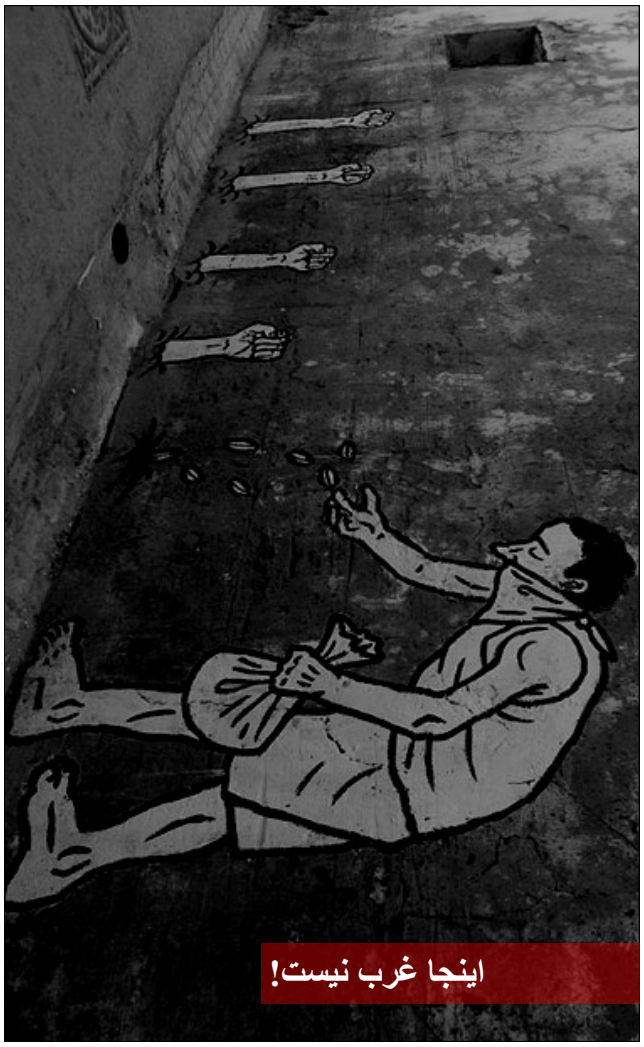

پرولتاریا نگذاشت به شورش تحریک اش کنند، چون به فکر انجام یک انقلاب بود!

نشریه کارگر سوسیالیست

کانون سوسیالیست‌هاي کارگري